

بطلان عقائد شيعه

اثر:

علامه محمد عبدالستار تونسوی

عنوان کتاب:

بطلان عقائد شیعه

نویسنده:

علامه محمد عبدالستار تونسوی

مترجم:

گروه علمی فرهنگی موحدین

موضوع:

بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

آبان (عقرب) ۱۳۹۴ شمسی، ۱۴۳۶ هجری

منبع:

کتابخانه عقیده www.aqeedeh.com



این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

ایمیل:

سایت های مجموعه موحدین

www.aqeedeh.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaiislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

| | |
|---|----|
| پیشگفتار..... | ۵ |
| مقدمه‌ی مؤلف..... | ۸ |
| مسئله اول: از عقاید فاسد آنها..... | ۱۴ |
| عقیده شرک به الله تعالی..... | ۱۴ |
| مسئله دوم: از عقاید فاسد آنها..... | ۲۲ |
| عقیده بداء..... | ۲۲ |
| مسئله سوم: از عقاید فاسد آنها..... | ۲۶ |
| عقیده به عصمت ائمه دوازده گانه..... | ۲۶ |
| طاعت و فرمان‌پذیری از ائمه فرض است..... | ۲۸ |
| مسئله چهارم: از عقاید فاسد آنها..... | ۳۳ |
| عقیده به تحریف قرآن:..... | ۳۳ |
| دلیل اول:..... | ۳۳ |
| دلیل دوم:..... | ۳۳ |

- دلیل سوم: ۳۴
- مسأله پنجم: از عقاید فاسد آنها** ۴۷
- عقیده توهین به رسول ﷺ و توهین به علی و حسن و حسین ﷺ ۴۷
- مسأله ششم: از عقاید فاسد آنها** ۵۳
- عقیده اهانت به مادران ایمانداران، همسران پیامبر ﷺ ۵۳
- مسأله هفتم: از عقاید فاسد آنها** ۵۷
- عقیده توهین به دختران پیامبر بویژه اهانت به سالار زنان فاطمه زهرا ﷺ ۵۷
- مسأله هشتم: از عقاید فاسد آنها** ۶۳
- عقیده توهین به عباس و پسرش عبدالله و توهین به عقیل پسر ابو طالب ﷺ ۶۳
- مسأله نهم: از عقاید فاسد آنها** ۶۵
- عقیده توهین به خلفای راشدین و مهاجرین و انصار ﷺ ۶۵
- مسأله دهم: از عقاید فاسد آنها** ۷۰
- عقیده توهین به مادران ایمانداران و پسران فاطمه ﷺ ۷۰
- مسأله یازدهم: از عقاید فاسد آنها** ۷۷
- عقیده تقیه و فضایل آن در نزد شیعه ۷۷
- تقیه در هر ضرورت و نیازی ۷۸

- ۸۰ کتمان و مخفی کاری در نزد شیعه
- ۸۱ حکم تقیه در اسلام
- ۸۳ **مسئله دوازدهم: از عقاید فاسد آنها**
- عقیده به صیغه [نکاح موقت] و فضایل و مزایای آن در نزد شیعه
- ۸۳
- ۸۶ ارکان صیغه و احکام آن
- ۸۷ مهریه صیغه
- ۸۷ هیچ شهادت و هیچ اعلانی در صیغه نیست
- ۹۵ **مسئله سیزدهم: از عقاید فاسد آنها**
- عقیده به جواز استفاده از زنان اشخاص دیگر [دادن موقتی ناموس خود به دیگران]
- ۹۵
- ۹۷ **مسئله چهاردهم: از عقاید فاسد آنها**
- ۹۷ عقیده به جواز لواط کردن با زنان
- ۹۹ اثبات حرام بودن لواط با زنان با قرآن و سنت
- ۱۰۱ **مسئله پانزدهم: از عقاید فاسد آنها**
- ۱۰۱ عقیده رجعت
- ۱۰۴ **مسئله شانزدهم: از عقاید فاسد آنها**
- ۱۰۴ عقیده طینت [سرشت]
- ۱۰۸ **مسئله هفدهم: از عقاید فاسد آنها**

عقیده به کسب پاداش در نوحه‌سرای و گریبان دریدن و زدن به
رخساره بخاطر شهادت حسین علیه السلام ۱۰۸

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

پیشگفتار

حمد و ثنا سزاوار الله تعالی است، از او طلب یاری و آمرزش داریم و به او ایمان می آوریم، و بر او توکل می کنیم، و از شرارت های نفسمان و از اعمال بدمان به ایشان پناه می بریم. نفسی که خداوند او را هدایت دهد گمراه کننده ای ندارد. و کسی که الله تعالی او را گمراه کند، هدایت کننده ای ندارد. و گواهی می دهیم که هیچ معبودی جز الله وجود ندارد و بی شریک است، و گواهی می دهیم که سرور ما حضرت محمد ﷺ بنده و فرستاده اوست. او را به عنوان بشارت دهنده (به بهشت) و اندازکننده (به جهنم) فرستاد تا روز قیامت. کسی که از خداوند و پیامبرش اطاعت کند، هدایت یافته، و کسی که نافرمانی آنها نماید، در واقع فقط به خود زیان رسانده و به الله تعالی ضرر نمی رساند.

اما بعد ...

خداوند در کتاب استوارش فرموده:

﴿لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ ﴿٧٨﴾﴾ [المائدة: ٧٨].

ترجمه: «از میان فرزندان اسرائیل، آنان که کفر ورزیدند، به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند. این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می کردند».

و پیامبر صادق و مصدوق فرموده است: «هرکس از شما که منکری ببیند، پس باید آن را با دستش (با توسل به قدرت فیزیکی) تغییر دهد، پس اگر نتوانست، باید با زبانش به (این امر اقدام نماید) و اگر (باز هم) نتوانست، پس باید با قلبش (از این امر ناراحت شود) و این ضعیف‌ترین مراتب ایمان است» صحیح مسلم.

و یکی از بزرگترین منکرات و اعمال ناپسندی که برای ایمان خطرآفرین و فسادساز است و بیشتر از همه چیز برای دین زیان‌آور است، «فتنه شیعه روافض» است که توسط پیروان آن، در هر جایی برای آن تبلیغ می‌شود. پیروان شیعه باطیل خود را آنچنان در معرض دید مردم قرار می‌دهند که گویی همان اسلام راستین است، و تفاوت زیادی با مذاهب اربعه اهل سنت و جماعت ندارد، و اختلاف میان شیعه و سنی تنها یک اختلاف ساده و جزئی است و برگرد مسایل فرعی دور می‌زند.

در حالی که مسأله اینگونه نیست، بلکه اختلاف آنها اصولی و در ارتباط با عقاید مادر و اصلی است و تا جایی شدید است که پیرو آن را از دین خارج می‌سازد. و چون عامه اهل سنت از این اختلاف شدید بی‌اطلاعند و حتی اکثریت عوام شیعه نیز از این عقاید فاسد شیعی آگاه نیستند - چون علمای شیعه از انتشار کتاب‌های زیربنایی و اساسی خود که مذهب‌شان براساس آنها شکل می‌گیرد در میان عامه مردم خودداری می‌کنند.

از جناب استاد محمد عبدالستار تونسوی، رئیس سازمان اهل سنت پاکستان، درخواست کردیم که در کتابچه‌ای مختصر و فشرده، عقاید مهم شیعه و مخالف با کتاب الله و سنت رسول ﷺ را جمع‌آوری نماید تا مسلمانان از یک طرف نسبت به دین شیعی جعفری آگاه شوند و از طرف دیگر در ارتباط با فساد و باطل بودن آنها، روشنگری بشود. و در حقیقت ایشان این درخواست را پذیرفت خدا به ایشان به خاطر این کار بهترین پاداش را بدهد و این رساله فشرده اما ارزشمند، را تألیف کرد.

و جناب شیخ محمد عبدالستار تونسوی از فارغ‌التحصیلان دانشگاه دیوبند اسلامی

در سال ۱۹۴۶ میلادی است. و یکی از استادان وی علامه مجاهد شیخ الاسلام سید حسین احمد مدنی است. همان استادی که وقتی دید شیخ عبدالستار مخصوصاً به عقاید شیعه اهتمام می‌دهد، به او توصیه کرد که بعد از فارغ التحصیلی، به لکنائو برود، تا در این عرصه، از امام اهل سنت و جماعت شیخ عبدالشکور لکنوی کسب فیض کند.

به همین خاطر، وی در سال ۱۹۴۷ میلادی، به لکنائو رفت و چند ماه را در محضر (مبارک) شیخ لکنوی به منظور تخصص پیدا کردن در پاسخ و رد شیعه، سپری کرد. ایشان در این عرصه از آن استاد دانش‌اندوزی فراوانی کرد. سپس بعد از تقسیم شدن آن دیار به هند و پاکستان به نجف و کربلا و تهران آمد، و از مراکز شیعه دیدن به عمل آورد، و بر کتاب‌هایی که در لکنائو دسترسی نداشت، دسترسی حاصل کرد. سپس به کشورش پاکستان بازگشت و او از آن زمان، بر مبنی (سازمان اهل سنت) در این زمینه به تلاش و جهاد برخاسته است. و هزار نفر از شیعه بر دستان وی توبه کرده‌اند و با علمای بزرگ آنها مناظره کرده است و به لطف الهی آنها را شکست داده است. تا جایی که شیعه به گونه‌ای در آمده‌اند که از او می‌ترسند و جرأت مناظره کردن با او را ندارند.

مقدمه‌ی مؤلف

الله تعالی می‌فرماید:

﴿فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَرُ وَلَكِنَّ تَعْمَى الْقُلُوبَ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾
[الحج: ۴۶].

«این چشم‌ها نیستند که کور هستند بلکه این قلب‌هایی که در سینه‌ها هستند که کور می‌باشند».

و فرموده:

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَن سَبِيلِهِ﴾ [الأنعام: ۱۵۳].

«و این راه راست من است پس از آن پیروی کنید، و از راه‌های (غیر الهی) پیروی نکنید، که شما را از راه (الله تعالی) دور می‌دارند».

همچنین می‌فرماید:

﴿أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَفَأنتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً﴾
[الفرقان: ۴۳].

«آیا دیدی کسی را که هوا و هوسش را به‌عنوان خدای خود برگرفته است؟!».

و فرموده:

﴿إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ﴾ [الأنعام: ۱۵۹].

«کسانی که دینشان را پراکنده ساختند و به گروه‌ها و دسته‌هایی تبدیل شدند، تو هیچ ارتباطی با آنها نداری».

و پیامبر ﷺ صادق مصدوق فرموده است: «دو چیز را در میان شما باقی گذاشتم که اگر به آنها چنگ زنی، هرگز گمراه نمی‌شوید: کتاب خدا، و سنت پیامبرش ﷺ»
روایت از امام مالک در موطاء.

و نیز آن حضرت ﷺ فرموده است: «امتم به هفتاد و سه فرقه تبدیل خواهد شد، به جز یک فرقه، همگی در آتش جهنم هستند». گفته شد: آن فرقه کدام است ای رسول خدا؟! فرمود: «فرقه‌ای است که بر آن چیزی (روشی) است که من و اصحابم بر آن هستیم». روایت از ترمذی.

و نیز آن حضرت ﷺ فرموده است: «اگر دیدید کسانی را که به اصحاب من ناسزا می‌گفتند، (به آنها) بگوئید: لعنت خدا بر شر و بدی شما باد.» روایت از ترمذی.
و ابن عساکر روایت کرده که رسول ﷺ فرمود:

«هرگاه بدعتها ظاهر شود، و آخر این امت اول آن را لعنت کند، پس هر کس علمی در اختیار دارد، باید آن را انتشار دهد، چرا که آن کتمان کننده علم در آن روز، همانند کتمان کننده آنچه که الله تعالی بر محمد ﷺ نازل کرده است، می‌باشد» در جامع‌الصغیر سیوطی هم چنین روایتی وجود دارد.

و نیز آن حضرت ﷺ فرمود: (اگر آخر این امت، اول آن را لعنت کند، پس هر کس حدیثی را کتمان سازد، در واقع آنچه را که الله تعالی فرود آورد، کتمان ساخته است). روایت از ابن ماجه.

ناگفته پیداست که در این دوران، دین ستیزی، کج‌روی، فسق‌گرایی و بدعت‌گرایی و بدگویی درباره اسلام و شعائر آن و درباره سلف این امت یعنی اصحاب رسول الله ﷺ و تابعین نیک‌پیر و آنها شایع شده است و فتنه‌ها گسترش یافته است، و باطل‌گرایان برخاسته‌اند، و با آرای فاسد خود بندگان را گمراه می‌کنند، و

دین الله را تغییر می دهند، و با نام اسلام کتاب الله را بدون هیچ حیا و آبرویی تحریف می کنند و الحاد و دین ستیزی و فسق و فجور را با نام پاک دین اسلام انتشار می دهند. و خطرناک ترین و کثیف ترین این فتنه ها، فتنه رافضیت و تشیع است. چه، افراد نادان و سطحی نگر و ساده اندیش - در پرتو شعار و عشق به اهل بیت و ائمه - به وسیله آن فریب داده می شوند. بیرون آنها، به صورت خطرناکی به ترویج و اشاعه آن پرداخته اند و به همین منظور، شروع به بکارگیری همه وسایل جدید نموده اند. و برای باطل خود، گران و با قیمت را مبدول می دارند، و همه حقه ها و حيله ها را برای آن بکار می گیرند. خدایا، خودت آنها را از بین ببر، و از شرارت آنها به تو پناه می بریم.

و بر مبلغان و واعظان و اصلاح گران و عموم علمای مسلمان لازم است که از این فتنه مغرضانه و کثیف رازکشایی کنند، و در ارتباط با کج روی و بطلان آن برای مردم، روشنگری کنند، تا ایمانشان و عقایدشان را محفوظ نگاه دارند.

علمای اسلام و اولیای شئون مسلمانان!

آگاه باشید که بزرگ ترین وظایف امروز شما این است که با همه قدرت و توان خود، باید در زمینه این باطل زدایی و این فتنه زدایی، و یاری دادن حق، فعالیت کنید، در غیر این صورت، قبل از هر چیز شما مسئول خواهید بود. پس از خدا بترسید و در ارتباط با خودتان و آن مسلمانان از خدا بترسید که باطل عزم جزم کرده که سم های خود را در میان آنها پخش کند، و انقلاب خود را به آنها هم سرایت دهد، تا عقاید آن ساده اندیشان را از حق به باطل تغییر دهد.

آگاه باشید که من گفتم و ابلاغ کردم ... خدایا تو شاهد باش ...

و پوشیده نیست که فتنه شیعه با تلاش های عبدالله بن سبا یهودی (دشمن اسلام و مسلمانان) و پیروانش: زراره و ابوبصیر و عبدالله بن یعفر و ابو مخنف لوط بن یحیی و غیر این ها از دروغ گویان گمراه شده، آغاز گشت تا به وسیله این فتنه، حقایق اسلام را لگدکوب کنند، و میان صفوف مسلمانان تفرقه و پاره گی ایجاد نمایند.

و این عقاید شیعی را به سرور ما حضرت علی علیه السلام به دروغ نسبت داده‌اند، در حالی که ایشان بکلی از آنها مبری است، در واقع حضرت علی و اهل بیتش از سرشناسان اهل سنت و جماعت بوده‌اند. و در حقیقت علی و خانواده‌اش تا جعفر صادق در محیط مدینه منوره و محیط ایمان و اسلام و کتاب و سنت بسر بردند، و عبادت و سایر اعمال‌شان مطابق و همسو با اعمال عامه اهل سنت و جماعت بوده است.

و هنگامی که از شیعه پرسیده می‌شود (شما چه جوابی دارید در این مورد که) حضرت علی و خانواده‌اش از اهل سنت و جماعت بوده و اعمال آنها را انجام می‌دادند و حیات آنها فرقی با حیات اهل سنت و جماعت نداشته است؟ در جواب می‌گویند: آنها از باب تقیه دوشادوش اهل سنت حرکت کرده‌اند. و فقط ساعتی از شب یا روز را انتخاب کرده، همراه با پیروان خود در آن می‌نشستند، و آنها را به مذهب شیعه ارشاد می‌کردند.

براستی که این جواب، مایه حیرت هر انسان منصف و اندیشمندی است، چرا که اگر این جواب را بپذیریم، این ثابت می‌شود که ائمه شب و روز زندگی کرده و بیست و سه ساعت را در باطل گذرانده و تنها یک ساعت را سرگرم حق بوده‌اند و این فقط و فقط دروغ و بهتانی است که شیعه بر حضرت علی و خانواده‌اش علیهم السلام می‌زنند. پس لعنت خدا بر دروغ‌گویان باد!

قبل از هر چیزی می‌خواهیم اجمالاً بعضی از دیدگاه‌های باطل و بی‌پایه آنها را ذکر کنیم، سپس مفصلاً با مراجعه کردن به کتاب‌ها و منابع مورد اعتماد آنها، در ارتباط با آنها داد سخن سر دهم، تا مسلک آنها روشن شود و کج‌روی و انحراف آنها دانسته شود.

۱- عقیده شرک نسبت به الله مانند یهود و مسیحیت و سایر مشرکان (پناه بر

خدا از آن).

- ۲- عقیده فاسد بداء که مستلزم نسبت دادن جهل به الله تعالی است.
- ۳- عقیده عصمت امامان دوازده گانه، که مخالف عقیده ختم نبوت خاتم پیامبران حضرت محمد ﷺ می باشد.
- ۴- عقیده به اینکه قرآن موجود، تحریف شده و تغییر یافته و مواردی در آن زیاد، و از آن کم شده است. (و پناه بر خدا) و این عقیده یکی از زشت ترین و فاسدترین عقاید آنان است که موجب خروج آنها از دایره اسلام می باشد.
- ۵- عقیده اهانت به رسول ﷺ و اهانت به علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام.
- ۶- عقیده اهانت به مادران ایمانداران همسران پیامبر ﷺ.
- ۷- عقیده اهانت به دختران پیامبر ﷺ و بویژه اهانت به سالار زنان حضرت فاطمه زهراء - که خدا از همه آنها راضی باد.
- ۸- عقیده اهانت به عباس و پسر عباس و عقیل علیه السلام.
- ۹- عقیده اهانت به خلفای راشدین و مهاجرین و انصار علیهم السلام.
- ۱۰- عقیده اهانت به ائمه اهل بیت علیهم السلام.
- ۱۱- عقیده تقیه.
- ۱۲- عقیده صیغه.
- ۱۳- عقیده به جواز دادن موقتی ناموس خود به دیگران.
- ۱۴- عقیده به جواز لواط با زنان.
- ۱۵- عقیده رجعت.
- ۱۶- عقیده خاک.
- ۱۷- عقیده کسب کردن پاداش در سوگواری و گریبان دریدن و رخساره زدن بخاطر شهادت حسین و غیر این ها از عقاید مخالف با عقیده اسلامی که می گوید: «به وقت بلاها و مصیبت ها باید صبر کرد».

و از الله تعالی خواهش داریم که این رساله کوچک حجم و در عین حال ارزشمند به لحاظ معنایی را به خوبی تلقی به قبول فرماید، و آن را از روی لطف و کرم خودش، به عنوان علتی جهت هدایت بندگانش قرار دهد.

وصلی الله علی سیدنا محمد وآله وصحبه وسلم تسلیماً.

محمد عبد الستار تونسوی

هـ ۱۴۰۳/۱۱/۴

مسأله اول: از عقاید فاسد آنها

عقیده شرک به الله تعالی

محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی (باب اینکه زمین همگی از آن امام است) از ابی عبدالله علیه السلام، روایت می کند که او گفته است: «دنيا و آخرت برای امام است - هر جا که بخواید آن را قرار می دهد، و به هر کس که بخواید آن را می دهد - و از طرف الله تعالی این اختیار به او داده شده است»^۱.

پس یک مسلمان منصف از این عبارت چه برداشتی می کند در حالی که الله تعالی در آیات محکمش می فرماید:

﴿إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ [الأعراف: ۱۲۸].

«زمین از آن الله تعالی است آن را به هر کس که بخواید، می دهد».

﴿وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [آل عمران: ۱۰۹].

«پادشاهی و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن الله تعالی است».

﴿قُلِ لِلَّهِ الْآخِرَةُ وَالْأُولَىٰ﴾ [النجم: ۲۵].

«آخرت و دنیا از آن الله تعالی است».

﴿تَبْرَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [المک: ۱].

«پر برکت و زوال‌ناپذیر است کسی که حکومت جهان هستی به دست اوست، و او بر هر چیز تواناست».

و شیعه می‌گویند و می‌نویسند که: «علی گفته: ... من اول و آخر و من ظاهر و باطن و من وارث زمین هستم»^۱.

و این عقیده نیز مانند عقیده نخست، باطل و بی‌پایه است. و علی علیه السلام از آن میرا است، و این تنها یک تهمت بزرگ است که به او زده شده، و حاشا از این که حضرت علی چنین بگوید.

این در حالی است که الله تعالی می‌فرماید:

﴿هُوَ الْأَوَّلُ وَالْآخِرُ وَالظَّاهِرُ وَالْبَاطِنُ﴾ [الحدید: ۳].

«اوست اول و آخر و ظاهر و باطن».

﴿وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الحدید: ۱۰].

«و میراث آسمان‌ها و زمین از آن الله تعالی است».

و مفسر شیعی مشهور مقبول احمد این آیه سوره زمر: ﴿وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ

رَبِّهَا﴾ [الزمر: ۶۹]. را تفسیر کرده و گفته: «جعفر صادق می‌گوید: پروردگار زمین

همان امام است. پس وقتی که امام خارج می‌شود، نورش کافی است و دیگر مردم به

نور خورشید یا ماه احتیاجی نخواهند داشت». اندیشه کنید که چگونه آنها امام را

به‌عنوان پروردگاری قرار داده‌اند آنجا که در معنای ﴿بِنُورِ رَبِّهَا﴾ گفته‌اند: امام همان

رب است و مالک زمین.^۲ و بدین‌سان این مفسر شیعی در تفسیر این آیه سوره زمر:

۱- رجال الکشی، چاپ هند/ص ۱۳۸

۲- بیوگرافی مقبول احمد، ص ۳۳۹

﴿وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿٦٥﴾﴾ بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ ﴿٦٦﴾﴾ [الزمر: ۶۵-۶۶].

گفته که در کافی از جعفر صادق روایت شده که معنایش این است که: اگر در ولایت علی، کسی را شریک قرار دهی، «عملت نابود می‌شود» از آن حاصل می‌شود. سپس در تفسیر ﴿بَلِ اللَّهُ فَاعْبُدْ وَكُنْ مِنَ الشَّاكِرِينَ﴾ گفته: یعنی پیامبر را همزمان با طاعت، عبادت و بندگی کنید و او را سپاس‌گذاری کنید چرا که ما، برادری برای تو قرار دادیم و پسرعمویت را به‌عنوان بازوی کمکی و تقویتی برای تو قرار دادیم.^۱

نگاه کنید که چگونه به دروغ تفسیر این آیه را به جعفر صادق نسبت داده‌اند، در حالی که همه آن آیات در زمینه توصیه الله تعالی و این که الله تعالی خالق همه چیز است و هموست که بایستی همه عبادات را متوجه او ساخته می‌باشد.

چگونه آن را تحریف کرده‌اند و آن شرک جلی را از آن بیرون آورده‌اند؟ خدا به آنها سزا بدهد. و بدین سان این مفسر شیعی در تفسیر این گفته الهی: ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿٥٦﴾﴾ [الذاریات: ۵۶]. گفته که جعفر صادق به نقل از حسین علیه السلام آن را چنین تفسیر کرده که الله تعالی جن و انس را آفریده تا او را بشناسند، چون اگر او را بشناسند، او را عبادت خواهند کرد. آنگاه یکی از آنها پرسید: آن شناخت چیست؟! جواب داد: به اینکه مردم امام زمان خود را بشناسند.^۲

و کلینی در اصول کافی نقل کرده که امام محمد باقر گفته: ما صورت و چشم خدا در خلقش هستیم و دستان او هستیم که به رحمت بر بندگان باز و گسترده شده

۱- بیوگرافی مقبول احمد، ص ۹۲۳

۲- بیوگرافی مقبول احمد، ص ۱۰۴۳

است.^۱ و همچنین گفته: ما زبان الله تعالی و صورت الله تعالی و ما چشم الله تعالی در میان خلقش هستیم.^۲

و از ابی عبدالله علیه السلام (جعفر صادق) نقل شده که امیرالمؤمنین چه بسیار که می گفت: من شریک الله تعالی در میان بهشت و جهنم هستم ... چندین خاصیت به من داده شده که قبل از من به کس داده نشده، (علوم) مربوط به مرگ و مصیبت‌ها و نسب‌ها و فصل الخطاب را یاد گرفتیم. آنچه که از من سبقت گرفته (و قبل از من بوده) از دست من در نرفته، و آنچه را که از من پنهان و غایب شده، غایب نشده است.^۳

نگاه کنید که چگونه به خود جرأت داده‌اند که صفات الله تعالی را برای حضرت علی ثابت کنند. و همچنین مفسر شیعی مقبول احمد در تفسیر این آیه سوره قصص: ﴿كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ﴾ [القصص: ۹۹]. گفته که جعفر صادق در تفسیر آن گفته است: ما صورت خدا هستیم.

نگاه کنید که چگونه امام را به‌عنوان خدایی جاویدان قرار داده‌اند. خداوند از آنچه که آن ظالمان می‌گویند بس بدور است.

و کلینی در باب اینکه «ائمه علم آنچه که بوده و خواهد بود و اینکه چیزی بر آنها پوشیده نیست». از جعفر صادق نقل کرده. که: «من آنچه را که در آسمان‌ها و زمین و آنچه را که در بهشت و جهنم است، می‌دانم و آنچه را که بوده، و آنچه را که خواهد بود، می‌دانم».^۴

۱- اصول کافی ص ۸۳.

۲- اصول کافی ص ۸۴.

۳- اصول کافی ص ۱۱۷.

۴- اصول کافی ص ۱۶۰.

و نیز در اصول کافی آمده است: «آنها هر چه را که بخواهند، حلال، و هر چه را که بخواهند حرام می‌نمایند و هرگز نخواهند خواست مگر آنکه خدا بخواهد»^۱.
و کلینی همچنین در باب اینکه ائمه می‌دانند که چه وقتی می‌میرند، و فقط با انتخاب خود می‌میرند، ذکر کرده که ابو عبدالله گفته است: «هر امامی که نداند چه بر سرش می‌آید، پس او حجت خدا بر خلقش نیست»^۲.

در حالی که الله تعالی می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [النمل: ۶۵].

و فرموده:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۵۹].

ولی شیعه ائمه خود را در علم غیب با خداوند شریک ساخته‌اند.

و کلینی در باب اینکه اگر بر ائمه سائر قرار داده شود، به هر انسانی موارد زیان و سود او را به او خاطر نشان می‌سازند، ذکر کرده که ابو جعفر علیه السلام گفته: «اگر بر زبان‌های شما دهان‌بندی قرار داده شود، برای هر شخصی موارد زیان و سود او را خاطر نشان می‌ساختم»^۳.

و نیز کلینی در اصول کافی که بزرگترین مراجع شیعه است، در باب (ائمه همه علمی را که به ملائکه و انبیاء و پیامبران علیهم السلام، داده شده، می‌دانند)، از حضرت ابی عبدالله علیه السلام ذکر کرده که او گفته است: الله تعالی دارای دو علم است، علمی که ملائکه و پیامبران و رسولانش را هم از آن مطلع ساخته، پس از آن علم ما هم مطلع هستیم. و علمی که به خود اختصاص داده است. پس اگر چیزی از آن

۱- اصول کافی ص ۲۷۸.

۲- اصول کافی ص ۱۵۸.

۳- اصول کافی ص ۱۹۳.

بنظر خدا رسید، ما را از آن هم مطلع می‌سازد و ائمه قبل از ما هم بدان‌ها عرضه شده است».

نگاه کنید، آنها به زعم خودشان ائمه را حتی از ملائکه و پیامبران و رسولان هم داناتر و عالم‌تر دانسته‌اند. و آنها را با الله در علومش شریک دانسته‌اند. همه اینها کفر و دروغ و بهتان است.

و اصول کافی و مراجع و مؤلفات دیگر شیعه سرشار از این چرندیات و تهمت‌هاست و ما فقط در اینجا قسمت کوتاهی را ذکر کردیم. و شیعه‌ها دارای قصیده‌ای به زبان اردو هستند که آکنده از شرک به الله تعالی است. در آن قصائد شدیداً درباره ائمه اغراق شده است تا جائیکه در بعضی از آنها آمده است که سایر پیامبران در وقت سختی و شدت از علی مدد و کمک می‌طلبند مثلاً نوح در وقت غرق شدن از او کمک خواسته، و ابراهیم و لوط و هود و شیث همگی از او کمک خواسته، و او هم آنها را یاری داده است. و اینکه معجزات علی عظیم و شگفت‌آور است! و علی (پناه بر خدا) بر همه چیز قادر و توانا است.

سطور فوق تنها چندین عبارت از کتب معتمد شیعه است تا خواننده بداند که کتاب‌های آنان سرشار از این‌گونه عقاید شرک‌آمیز است. پس آیا کسی با وجود دارا بودن این عقاید می‌تواند مسلمان باقی بماند؟!.

خداوند می‌فرماید:

﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ﴾ [الزمر: ۶۲].

«الله خالق هر چیزی است، و بر همه چیز وکیل (و آگاه) است».

و می‌گوید:

﴿وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدًا﴾ [الکهف: ۲۶].

«و کسی را در حکم رانی‌اش شریک نمی‌گیرد».

و می‌فرماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ [البقرة: ۲۵۵].

«خدایی که هیچ معبودی جز او وجود ندارد. اوست زنده (و) قیوم، نه خوابی سبک او را فرو می‌گیرد و نه خوابی گران، هر آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است، از آن اوست».

و فرموده:

﴿وَلَقَدْ أَوْحَىٰ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِن قَبْلِكَ لَئِن أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ [الزمر: ۶۵].

«و قطعاً به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است: «اگر شرک ورزی حتماً کردارت تباه و مسلماً از زیانکاران خواهی شد».

و می‌گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ ۖ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾ [النساء: ۴۸].

«به راستی خداوند [آن را] که به او شرک آورده شود، نمی‌بخشد و جز آن را برای هر کس که بخواهد، می‌بخشد و هر کس که به خدا شرک آورد، گناهی بزرگ بر یافته است».

و فرموده:

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ﴾ [المائدة: ۷۲].

«بی‌گمان کسی که به خداوند شرک آورد، خداوند بهشت را بر او حرام می‌گرداند و جایگاهش آتش [دوزخ] است».

و فرموده:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْفَىٰ عَلَيْهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾ [آل عمران: ۵].

«به یقین خدا [ست که] چیزی در زمین و در آسمان بر او نهان نمی ماند».

این آیات و امثال آنها صریحاً قایل بر این هستند که تنها خداوند خالق همه چیز است و تدبیرکننده و چاره‌اندیش آسمان‌ها و زمین است و بر همه چیز توانا است و او همه چیز را می‌داند.

و شیعه در پی اثبات صفات الهی برای ائمه خود می‌باشند، آیا اثبات صفت الهی برای غیر الله شرک نیست؟!.

و کسی که معتقد به اثبات آن برای غیرالله باشد، آیا مشرک نیست؟! بلکه این شرک در صفات خداوند است، و گوینده چنین اقوالی، واقعاً مشرک است.

مسأله دوم: از عقاید فاسد آنها

عقیده بداء

بداء به معنای ظهور بعد از پنهان شدن است. چنان که در قرآن آمده است:

﴿وَبَدَأَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ [الزمر: ۴۷]

«و از سوی خداوند چیزی برایشان آشکار شود که گمان نمی کردند».

یا به معنای: پیدایش رأی جدید است که قبلاً وجود نداشته است، چنان که در

قرآن آمده است:

﴿ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيْسَ جُنَّتَهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ﴾

[یوسف: ۳۵].

«آن گاه پس از دیدن آن نشانه‌ها، به نظرشان آمد که او را تا چندی به زندان افکنند».

و بداء با هر دو معنای که ذکر شد، مستلزم جهل قبلی و پیدایش دانش و آگاهی

بعد از آن است. که هر دوی این‌ها در سنت خداوند محال است. چرا که علم

خداوند ازلی و ابدی است. چنانکه فرموده است:

﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ

وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظِلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ

وَلَا يَأْبِسُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [الأنعام: ۵۹].

«کلیدهای غیب تنها در نزد اوست، و جز او کسی آنها را نمی‌داند، او آنچه را که در خشکی و دریاست، می‌داند، هیچ برگگی (از درختی) نمی‌افتد مگر اینکه از آن آگاه است، و نه هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و نه هیچ تر و خشکی وجود دارد، جز اینکه در کتابی آشکار [در کتاب علم خدا] ثبت است».

و شیعه معتقدند به اینکه (صفت) بداء در الله تعالی تحقق پیدا کرده است، چنان‌که عبارت‌های زیر که از مراجع اصل آنها نقل شده است بر آن دلالت دارند: محمدبن یعقوب کلینی در کتابش (اصول کافی) باب کاملی را به بداء اختصاص داده و آن را (باب بداء) نام نهاده، و روایت‌های فراوانی را در آن باب آورده است که ما بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم: از زراره‌بن‌اعین از یکی از آنها نقل است که: «الله تعالی با هیچ چیزی مثل بداء عبادت نشده است. (یعنی هیچ عبادتی به پای آن نمی‌رسد) و در روایت ابن‌ابی‌عمیر از هشام پسر سالم از جعفر صادق نقل شده که: الله تعالی با هیچ چیزی مانند بداء بزرگ و تعظیم نداشته شده است!!».

«از مرازم بن حکیم نقل است که گفته است: از ابو عبدالله شنیدم که می‌گفت: هیچ پیامبری مقام نبوت دریافت نکرده مگر آنکه برای الله تعالی به ۵ چیز اعتراف کرده است: بداء، مشیت، سجده، بندگی، و طاعت».

و ریان بن صلت گفته است: از رضا علیه السلام شنیدم که می‌گفت: «خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده مگر به حرام ساختن شراب و اقرار کردن به بداء» و همچنین کلینی نقل کرده: «برای الله تعالی نسبت به ابومحمد، بعد از ابوجعفر، رأی جدیدی که قبلاً آن را نداشته بود، ظاهر شد. چنان‌که در ارتباط با موسی بعد از رفتن اسماعیل، رأی ظاهر شد که حال او را نمایان ساخت. و بداء چنان است که تو با خودت سخن گفته باشی گر چه باطل‌گرایان خوششان نیاید. و ابو محمد بعد از من بر حق است و او علمی در اختیار دارد که بدان احتیاج است، و ابزار امامت همراه اوست»^۱.

آری، اینان در این باره بر خدا و بر ائمه خودشان دروغ بسته‌اند - در ارتباط با الله گمان غیرحق و گمان جاهلیت می‌برند - ادعا می‌کنند که الله می‌خواست ابوجعفر را امام کند پس وقتی که او مرد قبل از آنکه امام شود، در آن هنگام برای الله تعالی چنین هویدا شد که امام ابومحمد باشد و این کار را هم کرد. و این همانگونه است که او می‌خواست اسماعیل را به‌عنوان امام قرار دهد، پس (پناه بر خدا) رأی جدیدی به‌نظرش رسید و رأی سابق خود را تغییر داد، و موسی کاظم را به‌عنوان امام مردم قرار داد. و این‌گونه بخاطر تبعیت از امیال و آرزوهای خودشان، بر الله تعالی افتراء می‌بندند، پس عذاب جهنم انتظار آنها را می‌کشد بخاطر این عقائدی که دارند. و خدا آنها را بکشد! فراموش کردند که این عقیده بدائیت نسبت دادن جهل و نادانی به خدای دانا و آگاه و کاردان و بزرگ است و کفر آشکاری می‌باشد.

و کلینی از ابوحمزه ثمالی نقل کرده که او گفته است: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: الله تعالی این امر را تا هفتاد سال زمان‌بندی کرده است. پس وقتی که حسین علیه السلام کشته شد، خشم الله تعالی بر اهل زمین فرونی گرفت و آن را تا ۱۴۰ سال به تأخیر انداخت^۱ و ما در این باره با شما سخن گفتیم. و شما آن حدیث و سخنان را بازگو کردید، و پرده‌دری نمودید، و بعد از این دیگر الله تعالی وقتی برای ما مقرر نکرد. ﴿يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ^ط وَعِنْدَهُ^و أُمُّ الْكِتَابِ ﴿۳۹﴾ [الرعد: ۳۹]. ابوحمزه گفت: در این باره با جعفر صادق سخن گفتم. او گفت: این‌گونه بوده است»^۲.

و مراد از (این امر) در کلامش، همان ظهور مهدی است.

۱- یعنی الله تعالی اطلاع نداشته که حسین خواهد مرد. و چون از آن مطلع شد، این امر را به تأخیر انداخت (خدا آنها را هلاک کند).

۲- اصول کافی، ص ۲۳۲، طبع هند.

گذشته از این، همه این مدعیات آنها باطل و بی پایه است. چرا که از عقیده (بداء) چنین استنباط می شود که خداوند «نعوذ بالله» نسبت به این اشیاء دیر هنگام جاهل و ناآگاه بود، و فقط زمانی متوجه آنها شده که آنها پدید آمده اند. و به مقتضای همین پیدایش رأی خود را تغییر داده، و رأی جدیدی را اتخاذ کرده است. بی خبر از این که نسبت دادن جهل به الله تعالی کفری واضح و بی پرده است.

مسأله سوم: از عقاید فاسد آنها

عقیده به عصمت ائمه دوازده گانه

محمد بن یعقوب کلینی در «اصول کافی» از جعفر صادق نقل کرده که: «اوامر علی اجرا می شود و نواهی او هم مورد پرهیز واقع خواهند شد». فضیلتی که برای حضرت محمد ﷺ وجود داشته، برای او هم وجود دارد. و محمد ﷺ از همه خلق برتر است. کسی که چیزی از دستورات عملی های علی را مورد پیگرد و اعتراض قرار دهد، گویی احکام و دستورات عملی های الله تعالی و پیامبرش را مورد اعتراض قرار داده است. و کسی که در مسأله ای کوچک یا بزرگ سخن و حکم او را نپذیرد، تا حد شریک قرار دادن برای الله تعالی پیش رفته است ... و بدینسان، برای همه ائمه، یکی پس از دیگری، این حکم جاری است. الله تعالی آنها را به عنوان ارکان زمین قرار داده که می توانند زمینیان را به لرزه در آورند. آنها حجت بالغ خداوند برای بالانشینان زمین، و زیر زمینیان می باشند. و امیرالمؤمنین چه بسیار که می گفت: من سهیم و شریک الله تعالی در میان بهشت و جهنم هستم. و من فاروق اکبر هستم. و من مالک عصا و میسم [= ابزار داغ زنی] می باشم. و همه فرشتگان و جبرئیل و رسولان به مثل آنچه

که برای محمد اقرار کرده‌اند، برای من هم اقرار کرده‌اند. و من هم چو پیامبر ﷺ بار رسالت الهی را به دوش کشیده‌ام»^۱.

و کلینی همچنین نقل کرده: «امام جعفر صادق گفته است: «ما انبارهای دانش الله تعالی هستیم. ما برگردان فرمان الله تعالی هستیم. ما جماعتی معصوم می‌باشیم. الله تعالی به اطاعت کردن از ما، فرمان داده، و از نافرمانی کردن‌ها، نهی کرده است. و ما برای بالانشینان زمین و وزیرمینیان آن، حجت بالغ الله تعالی هستیم»^۲.

و کلینی ذکر کرده: «از جعفر صادق شنیدم که می‌گفت: ائمه به منزله رسول ﷺ می‌باشند، با این تفاوت که آنها پیامبران نیستند، و بسان پیامبر ﷺ برای آنها همسرگزینی حلال نمی‌باشد. به استثنای این مسأله - آنها به منزله رسول اکرم ﷺ می‌باشند».

و کلینی در باب اینکه «الله تعالی بر هر یک از امامان نص قرار داده» از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده، که از او درباره اسباب نزول این آیه سؤال شد:

﴿التَّيِّبُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۶].

گفت: در ارتباط با مسأله امیری نازل شد. این امیری در فرزند حسین علیه السلام و کسان بعد از او جاری شده است. پس ما نسبت به امر و به رسول الله تعالی از مؤمنان و مهاجران و انصار اولادتر هستیم. گفتم: آیا اولاد جعفر هم از الله تعالی (و این نزدیکی به رسول خدا) بهره دارند؟! گفت: خیر. آنگاه من تیره‌هایی از بنی عبدالمطلب را برای او برشمردم، جوابش درباره همه آنها «نه» بود. و فرزندان

۱- اصول کافی ص ۱۷۷

۲- اصول کافی ص ۱۶۵.

حسن را فراموش کردم. بعد از آن بر او بهره‌ای دارند؟! گفت: خیر، به خدا ای عبدالرحیم، به غیر از ما، هیچ محمدی دیگری در آن بهره‌ای ندارد»^۱.

طاعت و فرمان‌پذیری از ائمه فرض است

از ابوصباح نقل شده که او گفته است: شهادت می‌دهم که من از امام صادق شنیدم که می‌گفت: اعتراف می‌کنم به این که «علی» امامی است که الله تعالی فرمان‌پذیری از او را واجب ساخته است، و نیز اعتراف می‌کنم که هر یک از حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی امامانی هستند که الله تعالی فرمان‌پذیری و اطاعت کردن از آنها را فرض کرده است»^۲.

و همچنین کلینی نقل کرده: امام محمد باقر گفته است: فرمان الهی تنها در شبان قدر به سراغ پیامبر ﷺ و اولیاء و اوصیاءش می‌آید و به آنها می‌گوید: چنین و چنان کن! و بدینسان آنها در ارتباط با فرمان و دستور وی، آن را دانسته، و چگونگی عمل کردن بدان را گرفته بودند»^۳.

شیعه معنای امامت را به صورت خود ساخته مطرح کرده است چرا که امام را همچون پیامبران الهی معصوم دانسته، و او را به عنوان دانای به غیب معرفی کرده‌اند و به منظور تأیید کردن این اهداف خود، این رؤیت‌های جعلی را به عنوان افتراء و دروغ ذکر کرده‌اند.

حقیقت این است که امام به معنای الگوه و قدوه مطلق و بی چون و چرا می‌باشد. و این لفظ هم بر مؤمن و هم بر کافر اطلاق می‌گردد. مانند این فرموده الله تعالی:

۱- اصول کافی ص ۱۷۷.

۲- اصول کافی ص ۱۰۹.

۳- اصول کافی ص ۱۵۴.

﴿وَإِذْ أَتَىٰ آلَ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُم بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ ۖ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ

إِمَامًا﴾ [البقرة: ۱۲۴].

و این فرموده خداوند:

﴿رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ

إِمَامًا﴾ [الفرقان: ۷۴].

و مانند این سخن الهی:

﴿فَقَتَلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ﴾ [التوبة: ۱۲].

و: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى التَّارِ﴾ [الفصص: ۴۱].

واژه امامت، مستوجب عصمت، و غیب‌شناسی، و تدبیراندیشی در شئون (هستی) نیست. و شیعه، دلیلی در دست ندارند که ثابت کند صفات فوق به امام اختصاص دارد. بله، همانا که قرآن مراتب چهارگانه مذکور را در کتابش گنجانده است آنجا که می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ

التَّيِّبِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا﴾ ﴿٦٩﴾

[النساء: ۶۹].

«و کسی که از الله و رسولش اطاعت کند، آنها با کسانی هستند که خداوند از پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان بر آنها نعمت ارزانی داشته است، و آنها بهترین رفیق و یار می‌باشند».

در این مراتب و طبقه‌های چهارگانه آن امامتی که شیعه آن را اختراع کرده، و آن را به عنوان اساس و پایه مذهب خود قرار داده است، وجود ندارد. با وجودی که حضرت علی و اهل بیتش شدیداً با اینکه امام به معنای «معصوم یا واجب‌الطاعة» باشد، مخالفت می‌کردند. و وقتی که مردم بعد از شهادت حضرت عثمان خواستند با

حضرت علی بیعت کنند، و گفتند: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنیم؛ گفت: ره‌ایم کنید! و دنبال فرد دیگری بگردید، و اگر مرا رها کنید، من هم مانند شما خواهم بود و شاید بیشتر از شما سمع و طاعه داشته باشم نسبت به کسی که او را خلیفه می‌کنید. و اگر من معاون و وزیر (خلیفه) شما باشم بهتر است از اینکه امیر شما شوم»^۱.

و این مطلب از نهج البلاغه که یکی از مراجع مورد اعتماد شیعه است، نقل شده است. اگر امامت از جهت خداوند می‌بود، علی این عذر را نمی‌آورد، چرا که امامتی که از طرف خداوند بر آن نص وارد آمده باشد، واجب الطاعه - هم برای امام و هم برای مردم است. و بدین‌سان حضرت حسن امامت را به معاویه واگذار کرد، و با او بیعت کرد. و بدین‌سان حضرت حسین بن علی، بر دستان معاویه بیعت کرد^۲.

اگر حسن و حسین امامان برآمده از فرموده الله تعالی می‌بودند، هرگز با معاویه بیعت نمی‌کردند، و خلافت و حکم را به او واگذا نمی‌نمودند. و مأمون به حضرت رضا گفت: چنین بنظرم رسیده که خود را از خلافت کنار بکشم و آن را به تو واگذا نمایم... با تو بیعت کنم. حضرت رضا گفت: من (هرگز میلی به این کار ندارم) و آن را از روی اراده خودم انجام نمی‌دهم. باری، قبول نکردن مقام خلافت توسط حضرت رضا، نشان‌دهنده این امر است که امامت امری نص‌دار و فرض شده نیست که شیعه و رافضی‌ها، اصحاب گرامی پیامبر ﷺ را بخاطر عدم قایل شدن به آن، کافر دانسته‌اند. (انشاءالله در بحث و جایگاه خاص خودش، به آن خواهیم پرداخت) و اما صفاتی که قرآن و احادیث نبوی برای پیامبر ﷺ ثابت شده است، ما به آنها اعتقاد داریم. مثلاً قرآن صراحتاً می‌گوید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«و ما تو را فقط به‌عنوان رحمتی برای جهانیان فرستاده‌ایم».

۱- نهج البلاغه، جزء ۱ ص ۱۸۳.

۲- معرفة اخبار الرجال (رجال الکشی) ص ۷۲.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۲۸].

«و تو را برای همه مردمان جز مژده آور و هشدار دهنده نفرستاده ایم».

﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«بگو ای مردم! من فرستاده خداوند برای همه شماها هستم».

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾

[الفرقان: ۱].

«مبارک است کسی که فرقان (جداکننده حق از باطل) را بر بنده اش نازل کرد تا برای جهانیان اندازکننده بشود».

﴿فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّىٰ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا

فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجًا مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا﴾ [النساء: ۶۵].

«قسم به پروردگارت ایمان نمی آورند تا زمانی که تو را در اختلافات و نزاعات فیما بین خودشان داور کنند، و در دل هایشان شکی و یا تنگی ای نسبت به قضاوت تو پیدا نکنند و کاملاً تسلیم و مطیع شوند».

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«آنچه را که پیامبر آورده، بگیرید، و از آنچه که نهی کرده، دوری کنید».

﴿قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾ [آل عمران: ۳۱].

«بگو: اگر خدا را دوست می دارید، از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد».

﴿مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ﴾ [النساء: ۸۰].

«و هر کس از رسول ﷺ پیروی و اطاعت کند، در حقیقت از خداوند اطاعت کرده است».

﴿وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ
الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ ۖ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا﴾ [النساء: ۱۱۵].

«و کسی که با رسول خدا بعد از آنکه هدایت برایش روشن شده، مخالفت کند، و راه مؤمنان را نپوید، او را با آنچه که برای خود برگزیده، و می‌گذاریم، و او را وارد جهنم می‌سازیم. و (این) سرنوشتی بد است».

امت اسلامی بر این اتفاق نظر دارد که محمد ﷺ بزرگ‌ترین و گرامی‌ترین انسان‌هاست، و دارای آن‌چنان منزلت بلند بالایی است که هیچ‌احدی در صفات و فضایل بدان نمی‌رسد. و او معصوم و مطاع است و او خاتم پیامبران است، و جانشینانش به روش او گام برداشته، و از آثارش پیروی می‌کنند، و در هر کوچک و بزرگی به او اقتداء می‌کنند و آنها پرهیزگار و بسیار فاضل هستند، اما بسان پیامبر ﷺ معصوم نیستند، و در فضل و کمال به پای او نمی‌رسند، آن‌چنان‌که شیعه در ارتباط با ائمه خودشان افترا می‌زنند.

مسأله چهارم: از عقاید فاسد آنها

عقیده به تحریف قرآن:

شیعه به سه دلیل به قرآنی که هم‌اکنون در دسترس مسلمانان قرار دارد، ایمان نمی‌آورند:

دلیل اول:

برحسب عقیده شیعه همه اصحاب دروغگو هستند و اصحاب معتقد بودند که «دروغگویی» عبادت است. و بدین‌سان ائمه اهل بیت دروغگو بوده، ولی تقیه کار بوده‌اند («و معتقد بودند به اینکه دروغ‌گویی، عبادت است»). پس اگر همه اصحاب و ائمه اهل بیت دروغگو بوده‌اند، پس چه کسی قرآن واقعی را از طرف پیامبران به آنها رسانده است؟!.

دلیل دوم:

و بدین‌سان طبق عقاید شیعه اصحاب گرامی دروغگو بوده و این در حالی است که آنها قرآن را نقل و روایت کرده‌اند. و ائمه اهل بیت روایت آنها را نه تنها روایت نمی‌کنند بلکه آن را موثق نمی‌دانند و تصدیق نمی‌کنند، با این حساب رافضی‌ها و شیعه چگونه می‌توانند به صحت و تمامیت قرآن موجود اطمینان حاصل کنند؟!.

دلیل سوم:

روایت‌های خود شیعه است که بنا به نظرشان صحیح هستند. در کتاب‌های معتمد آنها، بیش از هزار روایت متواتر وجود دارد که صراحتاً از تحریف و تغییر قرآن موجود در دسترس ما خبری می‌دهند. در این کتاب‌های معتمد شیعه یک روایت درست ملاحظه نمی‌کنیم، از نظر این کتاب‌ها، قرآن کنونی، از حیث ثبوت حتی از یک خبر صحیح هم - در نظر شیعه - کم ارزش‌تر است!!

و اما اینکه می‌بینیم بعضی از شیعیان به اقوال چهار تن از علمای شیعه (شریف مرتضی، ابوجعفر طوسی و ابوعلی طبرسی، و شیخ صدوق) استناد کرده، تحریف‌یافتگی قرآن را انکار می‌کنند، این استنادشان باطل و بی‌پایه است، چرا که مدار مذهب شیعه بر روی مذهب ائمه معصومین، و جمهور محدثین شیعه، و روایت‌های آنها که بیش از ۲۰۰۰ روایت است، و همگی قایل به تحریف قرآن می‌باشند، قرار گرفته است. بنابراین سخنان این چهار بیچاره در مقابل سخنان ائمه معصوم و جمهور محدثان شیعه و سرشناسان قدیمی بزرگ شیعه چه وزن و ارزشی دارد؟!.

گذشته از این، این چهار نفر، صرفاً بخاطر مراعات کردن شرایط زمان خود، و از باب تقیه، به صحت این قرآن اذعان کرده‌اند، و پوشیده نیست که آنها به تقیه‌کاری خیلی بها می‌داده‌اند. و در این کتاب، انشاءالله، در جای خودش در این ارتباط مطالبی را ذکر خواهیم کرد. و جالب این‌که خود پژوهشگران شیعه اقوال این چهار نفر را به زیر تیغ انتقاد کشیده‌اند. چنان‌که حسین بن محمد تقی نوری طبرسی در کتابش (فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب) به این نکته اذعان کرده، و در صفحه ۳۳ آن گفته: «ندانسته‌ایم که کسی از قدما با آنها موافق بوده باشد».

و بیشتر محدثان شیعه قایل به تحریف قرآن هستند. چنان‌که طبرسی در کتابش فصل الخطاب ص ۳۲ می‌گوید: «واین مذهب جمهور محدثان است که ما بر

سخنان آنان اطلاع یافته‌ایم». و می‌خواهیم به‌طور فشرده، روایاتی چند در باب تحریف قرآن را ذکر کنیم که کتب معتمد شیعه آنها را موثق و صحیح می‌دانند: محمد بن یعقوب کلینی در اصول کافی در باب (جامعان قرآن فقط ائمه بوده، و آنها دانش آن را تماماً می‌دانند) از جابر روایت کرده که او گفته: از ابوجعفر علیه السلام شنیدم که می‌گفت: هر کس از مردم ادعا کند که قرآن را طبق نزول الله تعالی جمع کرده، یقیناً دروغ گفته، و تنها کسی که در این میان آن را به‌صورت اصلی و واقعی‌اش جمع کرده، حضرت علی بن ابی طالب و ائمه بعد از او می‌باشد».

و نیز کلینی در اصول کافی ص ۶۷ چاپ هند، از سالم بن سلمه روایت کرد، که مردی بر ابوعبدالله علیه السلام قرائت کرد و من حروفی از قرآن را گوش می‌دادم که با قرائت مردم جور در نمی‌آمد. آنگاه ابوعبدالله گفت: از این قرائت دست بردار! از همین قرآن مردم بخوان تا مهدی ظهور می‌کند. پس وقتی که او ظهور می‌کند، آیه به آیه کتاب الله را می‌خواند. و آن مصحفی را که علی نوشته بیرون می‌آورد. و گفت: علی علیه السلام وقتی که از کتابت آن فارغ شد، آن را به آن مردم (اصحاب راشده) نشان داد. و به آنها گفت: این کتاب الله تعالی است که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کرده است و من آن را در دو جلد جمع‌آوری کرده‌ام. آنگاه آنها گفتند: ما خود مصحفی داریم که همه قرآن در آن جمع شده است. احتیاجی به مصحف تو نداریم. آنگاه او گفت: به‌خدا، دیگر بعد از امروز، آن را نخواهید دید، فقط بر من لازم بود که شما را از آن مطلع سازم. تا آن را قرائت کنید و بخوانید».

و همچنین کلینی در اصول کافی ص ۶۷ چاپ هند، ذکر کرده که: «احمد بن ابی‌نصیر می‌گوید: ابوالحسن علیه السلام مصحفی را به من داد، و گفت: به آن نگاه نکن! من هم آن را باز کردم و این آیه را خواندم ﴿لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [البینة: ۱]. در آن نامه هفتاد نفر از قریش، همراه با نام پدرانشان را ملاحظه کردم».

و کلینی در اصول کافی ص ۲۶۴ باب (نکاتی درباره اسباب نزول ولایت) از ابوعبدالله علیه السلام روایت کرده، «ولقد عهدنا الی آدم من قبل کلمات فی محمد وعلی و فاطمه و الحسن و الحسین و الائمه من ذریتهم فنیسی» این گونه به خدا بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است».

و باز کلینی در اصول کافی ص ۲۶۴ از جعفر صادق نقل کرده که: جبرئیل این آیه را این گونه بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آورد:

«یا ایها الذین اوتواالکتاب آمنوا بما نزلنا فی علیؑ نوراً مبیناً»*.

و بعضی ها می گویند عثمان مصاحف موجود را سوزانده، و سوره هایی را که در ارتباط با فضایل علی و اهل بیتش بوده، ضایع کرده است. از جمله آن سوره ها این سوره است.

«بسم الله الرحمن الرحیم. یا ایها الذین امنوا امنوا بالنورین انزلنا هما یتلوان علیکم آیاتی و یحذرانکم عذاب یوم عظیم نوران بعضهما من بعض و أنا السميع العلیم»^۱ «به نام خدای بخشنده مهربان. ای ایمانداران به دو نوری که نازل کرده ایم، ایمان بیاورید. آن دو، آیات من را که بر شما می خوانند و از عذاب روز بزرگی شما را برحذر می دارند. آن دو نور از یکدیگر هستند و من شنوا و آگاه هستم».

و ملاحظه کنید از ابوجعفر علیه السلام نقل کرده که «دلیلی که نشان می دهد این قرآن دستخوش زیادت و نقص گردیده است این است که در آن، از حق ما بر آن صاحب حق (بر خلافت) خبری نیست و پوشیده شده است»^۲.

* ای کسانی که به شما کتاب داده شده، به نور مبین و روشنی که بر علی نازل کرده ایم، ایمان بیاورید. «نعودبالله».

۱- فصل الخطاب، چاپ ایران، ص ۱۸۰.

۲- تفسیر صافی /تالیف ملا حسن ص ۱۱.

و احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب (احتجاج) از ابوذر غفاری نقل کرده که وقتی رسول ﷺ به دیدار حق شتافت، حضرت علی قرآن را جمع کرد و آن را پیش مهاجران و انصار آورد. و آن را به آنها عرضه کرد. چون پیامبر ﷺ چنین به او سفارش کرده بود. پس وقتی که حضرت ابوبکر آن را باز کرد، در اولین صفحه‌ای که آن را باز کرد، رسوایهای آن جماعت به چشم آمد. آنگاه عمر جستی زد و گفت: ای علی آن را باز گردان، ما به آن احتیاجی نداریم. علی آن را باز گرفت و بازگشت. پس عمر زیدبن ثابت را که قاری قرآن بود، به حضور طلبید. آنگاه به او گفت: علی قرآنی را برای ما آورده که در آن رسوایهای انصار و مهاجران ملاحظه می‌شد. و ما همچین نظر داریم که قرآنی جمع‌آوری کنیم. و آن رسوایی‌ها و بی‌آبروهای مهاجرین و انصار را از آن حذف کنیم. زید هم این خواسته او را اجابت کرد، پس گفت: حالا من از قرآنی که شما خواسته بودید فارغ شدم. و علی قرآنی را ظاهر کرد، که همه اعمال شما را باطل و برملا خواهد ساخت. عمر گفت: چاره چیست؟! زید گفت: شما خود چاره را بهتر می‌دانید! عمر گفت: چاره این است که او را بکشم و از او آسوده شویم. به همین خاطر، توسط خالدبن ولید برای کشتن او نقشه کشید. اما او موفق به انجام این کار نشد. و چون عمر به مقام خلیفه‌گری نشانده شد، از علی خواستند که آن قرآن را به آنها تحویل بدهد تا آن را تحریف کنند و بی‌آبروهای خود را از آن پاک سازند. آنگاه عمر گفت: ای ابوالحسن، چه خوب می‌شود اگر آن قرآنی را که نزد ابوبکر آوردی تا بر سر آن جمع شویم، بیاوری؟! گفت: خیر، اصلاً حرفش را هم نزنید! من آن روز آن را پیش شما آوردم فقط برای این که شما بهانه تراشی نکرده، و در روز قیامت نگوئید: «ما از این قرآن غافل بودیم.» یا نگوئید: «آن را پیش ما نیاوردی!» قرآنی که در نزد من است، فقط پاکان باید به آن دست بزنند، و اختیارداران بعد از من از فرزندانم. آنگاه عمر گفت: آیا وقت از پیش تعیین شده و شخصی برای هویدا ساختن آن قرآن وجود دارد؟! علی رضی الله عنه گفت: آری، وقتی قائم -

از نسل فرزندانم - قیام کند، آن را ظاهر می‌کند، و مردم را به پیروی کردن از آن وا می‌دارد»^۱.

و نوری طبرسی در کتاب «فصل الخطاب» می‌گوید: «امیرالمؤمنین (علی) دارای قرآن مخصوص بود که آن را بعد از وفات رسول الله ﷺ شخصاً جمع‌آوری نموده بود. او آن قرآن را بر آن جماعت (ابوبکر و عمر ...) عرضه کرد، اما آنها از آن روی گرداندند، او هم آن را از دسترس آنها پنهان نگاه داشت، و آن قرآن در نزد فرزندش بود، و امامی از امامی دیگر - مانند سائر خصوصیات امامت و خزائن نبوت - آن را از یکدیگر به ارث می‌بردند. و آن قرآن هم اینک در نزد قائم حجت است. - عجل الله فرجه - بعد از ظهورش، آن را برای مردم ظاهر می‌کند، و خواندن آن را به آنها دستور می‌دهد. و آن قرآن با این قرآن موجود از حیث تألیف و ترتیب سوره‌ها و آیات و حتی کلمات هم، ناسازگار و متفاوت است. یعنی از جهت زیادت و کاهش با آن فرق دارد. و چون حق با علی، و علی با حق است، پس در قرآن کنونی از دو جهت (زیادت و نقص) تغییر وجود دارد. و این همان مطلوب و مدنظر است»^۲.

آری، این آقا - که خدا او را بکشد - این‌گونه سخن می‌گوید و حرف می‌زند. و احمدبن ابی‌طالب در کتاب «الاحتجاج» طبرسی می‌گوید: «پس مسائلی برای آنان پیش آمد که مجبور شدند آن را جمع‌آوری کنند. و در این راستا، من درآوردی مطالبی را به آن افزودند تا ستون‌های کفر خود را بوسیله آنها استوار و پا بر جا سازند. و مطالبی را در آن افزودند که نارسایی و ناسازگاری آن بسی آشکار است. و کسانی که در (آغاز) از زمان پیامبر ﷺ شروع به نگارش (و جمع‌آوری کتاب) کردند، دسته‌ای از ملحدان بودند و به همین خاطر است که سخن منکر و دروغ و

۱- کتاب (الاحتجاج) طبرسی چاپ نجف ص ۲۲۵- تفسیر صافی، ص ۱۱- فصل الخطاب ص ۷.

۲- فصل الخطاب ص ۹۷.

بهتان را گفته و می‌گویند»^۱.

و حسین نوری طبرسی در کتاب فصل الخطاب می‌گوید: «از بسیاری از قدمای روافض روایت شده که قرآنی که هم اینک در دست ماست، آن قرآنی نیست که الله تعالی آن را بر حضرت محمد ﷺ نازل کرده است، بلکه دستخوش تغییر و تحریف و زیادت و کاهش شده است»^۲.

و ملاحسن از ابوجعفر نقل کرده که این قرآن، آیه‌های زیادی از آن حذف شده، و فقط حروفی چند به آن اضافه گشته است»^۳.

و نیز ملاحسن می‌گوید: از مجموع این روایت‌های اهل بیت چنین برداشت می‌کنیم که قرآن کنونی، آن‌گونه که بر محمد ﷺ نازل شده، کامل نیست، بلکه بخشی از آن مخالف و برعکس آنچه است که الله تعالی نازل کرده، و برخی از آن تغییر یافته و دست کاری شده است، و چیزهای زیادی از آن حذف شده از جمله نام علی در بسیار از جاها، و از جمله واژه آل محمد چندین بار حذف شده. و نیز نام منافقان از آن پاک شده است و ...

و علاوه بر این، قرآن کنونی، بر آن ترتیبی که موردپسند الله تعالی و رسولش می‌باشد. نیست»^۴.

و کلینی روایت کرده: «ابوعبدالله گفته است: قرآنی که جبرئیل برای پیامبر ﷺ فرود آورد، هفده هزار آیه بوده است»^۵.

۱- الاحتجاج، احمد بن ابی طالب طبرسی، ص ۳۸۳.

۲- فصل الخطاب، چاپ ایران، ص ۳۲.

۳- تفسیر صافی، تالیف ملا حسن ص ۱۱.

۴- مرجع سابق ص ۱۳.

۵- اصول کافی، چاپ هند ص ۶۷۱.

در حالی که قرآن موجود، ۶۶۶۰ آیه می‌باشد، گویی دو سوم قرآن، حذف شده است و فقط یک سوم باقی مانده است. و نویسندگان (مرآة العقول) در توضیح این روایتی که کلینی استخراج کرده، می‌گویند: این روایت صحیح است. و ناگفته پیداست که این روایت و بسیاری از روایت‌های صحیح از این دست، صراحتاً از نقص قرآن و تغییر آن خبر می‌دهند. و به اعتقاد من همه روایت‌های این باب، به لحاظ معنایی متواتر هستند و دور انداختن همگی آنها، مستقیماً موجب سلب اعتماد آن روایت‌ها می‌شود، بلکه به گمان من، روایت‌های موجود در این زمینه، از روایت‌های موجود در باب امامت کمتر نیستند، پس چگونه (صحت کنونی) قرآن را با روایتی اثبات می‌کنند؟!.

و ملا خلیل قزوینی، شارح فارسی زبان کافی، در ارتباط با روایت مزبور می‌گوید: «مراد از آن این است که بسیاری از آیات، از قرآن کنونی حذف شده‌اند. و البته در مصاحف مشهور و احادیث صحیح این موضوع اتفاق نیافتاده است. چرا که روایت‌های خاص و عام بیانگر این هستند که بسیاری از (آیات) قرآن حذف شده‌اند. و روایت‌ها در این زمینه آن قدر زیاد هستند که واقعاً تکذیب کردن آنها یک نوع گستاخی بشمار می‌آید و دل و جرأت می‌خواهد!»

و این ادعا که «قرآن موجود همانی است که هم اکنون در مصاحف موجود است» خالی از مغلطه نیست.

و استدلال به اهتمام صحابه و اهل اسلام در تثبیت و کنترل این قرآن - بعد از اصلاح یافتن از کاری که ابوبکر و عمر و عثمان انجام دادند - استدلالی ضعیف می‌نمایند. و بدینسان استدلال به آیه:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹].

استدلالی قوی نیست، چرا که این آیه با صیغه ماضی و در سوره‌ای مکی است، و بعد از این سوره سوره‌های فراوانی در مکه نازل شدند و این به استثنای سوره‌هایی است که بعد از آن به طور فراوان در مدینه نازل شدند. پس این نشان نمی‌دهد که همه قرآن محفوظ شده می‌باشد. و همچنین حفظ قرآن، دلالت بر این ندارد که فقط در نزد عوام الناس محفوظ مانده است. بلکه می‌توان چنین از آن برداشت کرد که این قرآن در نزد امام زمان و پیروان راز نگه‌دار او، محفوظ است.^۱

و حسین نوری طبرسی در فصل الخطاب می‌گوید: «روایت‌های وارده در خصوص تغییر بعضی از کلمات و آیات و سوره‌ها - با یکی از اشکال پیش گفته - خیلی فراوان است. تا جائی که نعمت‌الله جزائری در یکی از تألیفاتش می‌گوید: اخبار دال بر تحریف قرآن بالغ به دو هزار روایت است، و جماعتی هم چون مفید و محقق داماد و علامه جلیلی و غیر آنها مدعی جامعیت و شمولیت آنها می‌باشند. بلکه استاد هم در کتاب تبیان، به کثرت آنها تصریح کرده، بلکه جماعتی مدعی به تواتر رسیدن آنها شده‌اند که در آخر مبحث آنها را ذکر خواهیم کرد».^۲

و نوری طبرسی همچنین گفته است: آقای جزائری محدث در کتاب «الانوار» مطلبی عنوان کرده که مفهوم آن چنین است: «یاران و اصحاب ما، بر صحت روایت‌های جامع متواتر دال بر تحریف قرآن به لحاظ ماده، اعراب، کلام انگشت گذاشته، و آنها را باور کرده‌اند».^۳

و نوری طبرسی می‌گوید: «مضاعف بر آنچه که به صورت متفرقه در ضمن دلایل سابق گذشت، روایت‌های کثیر و روشن و معتبری وجود دارند که بر راه یافتن حذف

۱- الصافی شرح اصول الکافی - کتاب فضل القرآن جزء ۶ بخش نوادر ص ۷۵، تالیف ملا خلیل قزوینی.

۲- فصل الخطاب، تالیف حسین نوری طبرسی، ص ۲۲۷.

۳- مرجع سابق، ص ۳۱.

و نقصان به این قرآن کنونی گواهی می‌دهند. و نشان می‌دهند که این قرآن، کمتر از آن قرآن تمام و کاملی است که الله تعالی آن را به‌عنوان معجزه بر سرور و سالار انسان‌ها و پریان نازل کرده است.

و این روایت‌ها در کتب معتبر و مورد اعتماد و مرجع آن اصحاب به‌صورت متفرقه موجود می‌باشد»^۱.

و همچنین نوری طبرسی می‌گوید: بدان که همه این روایت‌ها از کتاب‌های معتبری نقل شده‌اند که یاران ما، در راستای اثبات احکام شرعی و آثار نبوی به آنها متکی می‌باشند»^۲.

و علمای شیعه به‌طور مفصل روایت‌های دال بر تحریف قرآن را ذکر کرده‌اند و همچنین جناب محمد باقر مجلسی یک دلیل عقلانی برای اثبات تحریف یافتگی قرآن ذکر کرده است، آنجا که می‌گوید: «عقل حکم به این می‌کند که چون قرآنی که در بین مردم انتشار یافته، و شخصیتی معصوم عهده‌دار جمع‌آوری و کنترل کردن آن نشده است، معمولاً بعید به‌نظر می‌رسد که جمع آن، موافق با اصل کامل آن باشد. اما شکی در این نیست که مردمان (شیعه‌ها) مکلف هستند که از این قرآن کنونی پیروی کنند و آن را بخوانند تا وقتی که قائم ظهور می‌کند، و این از طریق اهل بیت معلوم و مشخص شده است. و بیشتر روایت‌های این باب از جمله روایت‌هایی هستند که بر کامل بودن و صحیح بودن این قرآن خط بطلان می‌کشند و بسیاری از آنها در باب‌های بعدی، بخصوص در کتاب (فضلیت قرآن) ذکر خواهند شد، و ان‌شاءالله در این باره سنگ تمام خواهیم گذاشت»^۳.

۱- فصل الخطاب، ص ۲۱۱.

۲- فصل الخطاب، ص ۲۲۸.

۳- مرآة العقول شرح الاصول والفروع، ج ۲، ص ۱۷۱، تالیف ملا محمد باقر مجلسی.

بعد از جمع‌آوری روایت‌های وارد آمده در کتب شیعه و تأیید کردن آنها از جناب علمای سرشناس آنها به لحاظ تواتر و روشن بودن آنها در تحریف یافتگی قرآن، می‌خواهیم عقیده آنها را طبق این روایت‌ها مبنی بر این‌که قرآن موجود تحریف شده و تغییر یافته است، ذکر کنیم؛ نویسنده تفسیر صافی می‌گوید: اما در ارتباط با عقاید استادانمان در این باره باید بگوئیم که ظاهراً محمدبن یعقوب کلینی (معروف به) ثقه الاسلام، معتقد به تحریف و راه‌یافتگی نقصان در قرآن می‌بوده است. چون که او روایاتی را در این باره در کتابش «کافی» ذکر کرده، و به هیچ وجه به تقدیح (و تضعیف) آنها نپرداخته، و در اوایل کتابش ذکر کرده. که به (صحت) روایت‌های موجود در آن کاملاً اطمینان دارد. و بدینسان استاد کلینی، علی‌بن ابراهیم قمی هم چنین اعتقادی داشته است. بدلیل اینکه تفسیرش سرشار از روایت‌های مربوط به آن است، و او در این باره اغراق هم کرده است. و بدین‌سان شیخ احمد بن ابی طالب طبرسی هم در کتابش «احتجاج» به شیوه آنها گام برداشته است.^۱

و بسیاری از محدثان شیعه، کتابی مستقل در این باره تصنیف کرده‌اند که در آن به اثبات تغییر و تحریف یافتگی قرآن موجود می‌پردازند. حسین بن محمد تقی نوری طبرسی در کتاب معروفش (فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب) نام این کتاب‌ها را برشمرده است. و او در مقدمه کتابش می‌گوید: «این کتابی لطیف و شریف است که حجت اثبات تحریف قرآن و رسوایی‌های ستم‌پیشگان و (عدالت ستیزان) آن را تألیف کرده‌ام، و آن را «فصل الخطاب فی تحریف کتاب رب الارباب» نام می‌نهم».

سپس در صفحه ۲۹ همان کتاب، کتاب‌های تألیف شده در این زمینه را برمی‌شمارد و می‌گوید:

۱- تفسیر صافی، تألیف ملا حسن ص ۱۴.

۱- کتاب التحریف.

۲- کتاب التنزیل

۳- کتاب التنزیل من القرآن و التحریف

۴- کتاب التحریف و التبذیل

۵- التنزیل و التحریف

این کتاب‌ها بما می‌فهمانند که عقیده به تحریف قرآن، در نزد شیعه از جمله ضروریات دین به‌شمار می‌آید، و گرنه این همه کتاب تألیف نمی‌کردند.

و اما عذرآوری بعضی از شیعه‌ها به این‌که روایت‌ها ضعیف هستند، کاملاً بی‌پایه و بی‌اساس است چرا که بیشتر بزرگان و علمای شیعه این روایت‌ها را وارد کرده و آنها را موثق دانسته، و یکی از آنها، آن روایات را رد نکرده است. و نگفته که عقیده‌ای مخالف با آن دارد. بلکه آنها معتقد به تحریف قرآن هستند. و ما از علمای شیعه می‌خواهیم، که اگر معتقد به صحیح بودن قرآن کنونی هستند، کارهای زیر را انجام دهند.

۱- روایتی از ائمه معصومشان بیاورند که در یکی از کتاب‌های مورد اعتماد و معتبر آنها ذکر شده باشد و ثابت کند که قرآن کنونی کاملاً صحیح و دست‌نخورده است. و البته که تا روز قیامت، هرگز چنین روایتی را نخواهند آورد.

۲- لازم است که قائلان به تحریف قرآن را کافر بدانند و این عقیده خود را در نشریات و مجلات علنی کنند.

۳- این قبیل روایت‌ها را در مجالس خودشان ترویج نکرده، و در مجالس خود از اصحاب آن و از آن روایت‌ها ابراز برائت کنند و کتاب‌هایی را که در این زمینه به نگارش در آمده‌اند، تخطئه نمایند. کتاب‌هایی همچون کافی، و احتجاج و غیر آنها ... در حقیقت در این صفحات، عقاید شیعه به تحریف قرآن کنونی را با استناد به روایات متواتر آنها و اقوال محدثین و علمای

بزرگ و سرشناس آنها، را ذکر کردیم و کسی از بزرگان آنها نمی‌تواند آن را انکار کند.

و این عبارات نقاب از چهره سیاه آنها برمی‌دارد، و عقاید آنها را درباره کتاب مقدس الله تعالی که باطل هرگز بدان ره نتواند یافت، فرا روی ما قرار می‌دهد. کتاب مقدس که از طرف خدایی کاردان و ستوده نازل شده است. و خداوند در این کتاب مجید می‌فرماید:

﴿الْم ۱﴾ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ [البقرة: ۱-۲].

«الم، این کتابی است که بی‌شک مایه هدایت پرهیزگاران است».

و می‌فرماید:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُو لَحَافِظُونَ ﴿۹﴾﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را نازل کردیم، و خود حافظ آن خواهیم بود».

و می‌فرماید:

﴿لَا تُحْرِكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ ﴿۱۶﴾ إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ ﴿۱۷﴾

فَإِذَا قَرَأْتَهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ ﴿۱۸﴾ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهُ ﴿۱۹﴾﴾ [القیامة: ۱۶-۱۹].

«زبان‌ت را بخاطر عجله برای خواندن آن [= قرآن] حرکت مده، چرا که جمع کردن و خواندن آن بر ماست! پس هرگاه آن را خواندیم، از خواندن آن پیروی کن! پس بیان و توضیح آن نیز بر عهده ماست!».

و می‌فرماید:

﴿قُلْ لَّيْنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَٰذَا الْقُرْآنِ لَا

يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا ﴿۸۸﴾﴾ [الإسراء: ۸۸].

«بگو: اگر انس و جن گرد آیند بر آنکه مانند این قرآن آورند، هرگز نمی‌توانند مانندش آورند و اگر چه برخی از آنان یاور برخی [دیگر] باشند».

و قاطبه مسلمانان بر این اتفاق نظر دارند که مصاحفی که در شرق و غرب در دسترس مسلمانان قرار دارد، از اول قرآن تا آخر دو سوره ناس و فلق، کلام الله تعالی و وحی نازل شده او بر پیامبر ﷺ می‌باشد، کسی که حرفی از آن را انکار کند، یقیناً کافر است. و اما اینکه بعضی از شیعیان غافل، بعد از اینکه نمی‌توانند ایمان خود را به این قرآن محفوظ شده و کامل ثابت کنند، بهانه تراشی کرده و می‌گویند: وجود روایت‌های دال بر تحریف که در کتاب‌های ما موجود است، اشکالی ندارد چرا که کتاب‌های شما (سنی‌ها) هم قایل به نسخ تلاوت قرآن و اختلاف در قرائت قرآن می‌باشد؛ باید بگوئیم که آن تمسک و بهانه تراشی شما همچو تمسک شخص غرق شده به گیاه است!! مگر خبر ندارید که نسخ تلاوت امری ثابت شده به نصوص است و اختلاف در نحوه قرائت هم، بدین‌سان می‌باشد؟!.

این کجا و آن کجا؟! از شر این گمراهان ستم پیشه و خیره‌سر به الله تعالی پناه می‌بریم. و بر آن دسته از شیعیان غافل که چنین بهانه تراشی می‌کنند، لازم است که جمله و عبارتی از علمای اهل سنت بیاورند که قایل به تحریف یا تبدیل قرآن باشد. بلکه قاطبه اهل سنت بر این اعتقاد دارند که قایل به تحریف قرآن، کافر و خارج از دین اسلام می‌باشد.

مسأله پنجم: از عقاید فاسد آنها

عقیده توهین به رسول ﷺ و توهین به علی و حسن و حسین علیهم السلام مجلسی می‌گوید: «نعمانی از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده که او گفته است: وقتی که امام مهدی ظاهر می‌شود، ملائکه او را تأیید می‌کنند، و اولین کسی که با او بیعت می‌کند، محمد صلی الله علیه و آله است و سپس علی علیه السلام، و شیخ طوسی و نعمانی از امام رضی علیه السلام روایت کرده‌اند که از نشانه‌های ظهور مهدی این است، که به صورت عریان در مقابل قرص خورشید ظاهر خواهد شد»^۱.

پس نگاه کن ای برادرم - خدا به تو رحم کند - که آنها چگونه به پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام اهانت کرده و به دروغ و بهتان ادعا می‌کنند که آنها با مهدی بیعت خواهند کرد. پس باز هم در افترائی دیگر، می‌گویند که مهدی لخت و برهنه و بدون لباس ظاهر خواهد شد. واقعاً این چه دینی است؟! (خدا آنها را بی‌آبرو کند!) پس شیعه در افترائی دیگر از قول پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گویند: «کسی که یک بار متعه شود، مرتبه او همچون مرتبه حسین است، و کسی که دو بار متعه شود، مرتبه او همچون مرتبه

حسن است. و کسی که سه بار متعه شود، مرتبه او همچون علی بن ابی طالب است، و کسی که چهار بار متعه شود، مرتبه او همچون مرتبه من است»^۱.

به این احمق‌ها نگاه کنید! آیا مرتبه و درجه حضرت حسین این قدر پایین است؟! ما سنی‌ها معتقدیم به این‌که فرد هر چند در مقام عبادت بالا رود، باز هم به پای اصحاب رسول الله ﷺ نمی‌رسد، حال چه رسد به سرور جوانان بهشتی و نوه رسول الله؟! و چگونه است که آنها تا این اندازه قدر و ارزش برادر بزرگتر وی حضرت حسن، و پدرش حضرت علی، که چهارمین خلیفه راشد است، پایین می‌آورند؟! و اما تهمت و افتراء آنها نسبت به سالار اولین و آخرین و برترین پیامبران حضرت محمد ﷺ که می‌گویند هر کس چهار بار متعه کند، درجه و مرتبه او را پیدا می‌کند، در جای خود بماند. (پناه به خدا)

خدایا ما از آنچه که این مغرضان ادعا می‌کنند، به تو تبری می‌جوئیم، و امر آنها را به خدای قاهر جبار واگذار می‌کنیم، و هیچ حول و قوتی نیست الا به کمک الله تعالی.

و کلینی در فروع کافی از زراره نقل کرده که او گفته است: «وقتی که آن صحیفه به دستم رسید، دیدم که کتابی فشرده است، و معلوم است که از کتاب‌های پیشینیان اول است. به آن نگاه کردم. ناگهان دیدم که در آن مواردی برخلاف صله رحم و امر به معروفی که مورد اتفاق همگان است، یافتیم. تقریباً غالب کتاب به همین منوال بود. بالاخره آن را تا آخر خواندم آن هم با حالتی از دل ناخوشی و انتقاد و بد اندیشی، و گفتم - در حالی که آن را می‌خوانم - این کتاب بی‌پایه و باطل است. پس از اتمام آن، آن را به او بازپس دادم. فردای آن روز، با ابوجعفر ملاقات کردم، آنگاه او به من گفت: آیا صحیفه فرائض را مطالعه نمودی؟! گفتم: آری. گفت: بنظرت چطور بود؟! گفتم: بی‌پایه و پوچ و چیزی نیست چرا که برخلاف رفتار و سلوک مردم است. گفت:

۱- تفسیر منہاج صادقین ص ۳۵۶، تالیف ملا محمد کاشانی.

بخدا ای ززاره، آنچه را که دیدی همه حق است. آنچه که دیدی دیکته پیامبر ﷺ و دست نوشته حضرت علی است»^۱.

این یکی از روایت‌های کافی است، و این در حالی است که کتاب کافی به‌عنوان یکی از بزرگترین مراجع شیعه بشمار می‌آید.

نگاه کن برادرم! آیا در آنجا اتهام و اهانتی به پیامبر ﷺ و علی علیه السلام بزرگ‌تر از این وجود دارد که به آنها نسبت داده شود: «پیامبر ﷺ (والعیاذ باللله) در عین اینکه به مردم امر می‌کرد که صله رحم و امر به معروف به‌جای آورند، پنهانی به حضرت علی خلاف این را دیکته می‌کرد یعنی به جداگرایی و امر به منکر و نحو آن امر می‌کرد.» و این چیزی است که از این عبارت کتاب فوق دانسته می‌شود. «برخلاف آنچه که مردم از صله رحم و امر به معروف انجام می‌دادند» آیا بهتانی شنیع‌تر از این وجود دارد؟! پس نگاه کن، (بین) که درباره دین شیعه چه نظری داری؟! کسانی که معتقدند دین حقیقی همان چیزی است که ززاره بعنوان کذب و افتراء ادعا کرده مبنی بر این که پیامبر ﷺ آن را دیکته کرده و حضرت علی آن را با خط خودش نوشته و در آن احکام و دستورالعمل‌هایی مبنی بر جداگرایی و امر به منکر، وجود دارد؟! آیا چنین چیزی می‌تواند و شایستگی آن را دارد که بعنوان دین تلقی بشود؟!.

و شیعه در حق حضرت علی علیه السلام گفته است:

حضرت علی خطبه خوانده سپس رویش را برگرداند، در حالی که در میان آنها مردمی از اهل بیتش و خواصش و پیروانش دیده می‌شد و گفت: قطعاً من دانستم که خلفای قبل از من به‌صورت عمدی کارهایی برخلاف (فرمان) رسول الله ﷺ انجام دادند و عهد و پیمان او را شکستند و سنت او را تغییر دادند ...

اگر مردم را بر ترک کردن از قوانین و سلوک تعیین شده آنها وادارم، و آنها را به جایگاه‌شان انتقال دهم، پس هم از من، پراکنده می‌شوند و ورثه فاطمه شلاق کاری

می‌شود، ... خلاصه اگر سایر ملت‌ها را هم به کتاب الله و سنت پیامبرش بازگردانم، همگی از دور من پراکنده می‌شوند.^۱

و این روایت هم از جمله روایات کافی است؛

آیا این معقول است که حضرت علی که معروف به شیر خدا و قهرمان و حیدر کرار است، چنان‌که از روایت‌های آنها بر می‌آید، این‌گونه ترسو و ذلیل نشان داده می‌شود و می‌ترسد که سپاهش او را ترک گویند، به همین خاطر، از این‌که مردم را به کتاب الله و سنت واقعی پیامبر ارجاع دهد، منصرف می‌شود و با وجود آن‌که امام و خلیفه آنهاست، ترجیح می‌دهد که آنها بر سر روش سنت ستیز خلفای راشدین - که به عمد عهدشکنی کردند - باقی بمانند؟!.

آیا بهتان و تهمت زشت‌تر از این نسبت به حضرت علی وجود دارد؟! و گذشته از این شیعه می‌پندارند که عصای موسی و انگشتر سلیمان در اختیار حضرت علی بوده و او بر هر چیزی توانا بوده است. فلاحول و لا قوة الا بالله.

خدایا امور حقانی را به ما رهنمون شو! و ما را از آفت‌ها و شرارت‌های نفوسمان

پناه بده!.

و کلینی در اصول کافی ذکر کرده: «جبرئیل بر پیامبر ﷺ نازل شد، آنگاه به او گفت: ای محمد خدا تو را به نوزادی مژده می‌دهد که از فاطمه متولد می‌شود، که بعد از تو امتت او را خواهند کشت. آنگاه فرمود: ای جبرئیل، سلام مرا به پروردگام برسان، (و به او بگو) من احتیاج به نوزادی ندارم که از فاطمه متولد می‌شود و امتم بعد از من او را خواهند کشت. آنگاه جبرئیل بالا رفت، سپس پایین آمد و گفت: ای محمد، پروردگارت به تو سلام می‌رساند و به تو خوش خبری می‌دهد که در دودمان و نسل آن نوزاد امامت و ولایت و وصیت را قرار می‌دهد. آنگاه پیامبر گفت: من

۱- فروع کافی، کتاب الروضه ص ۲۹.

راضی شدم. پس دنبال فاطمه فرستاد. (و به او گفت) خدا مرا به نوازدی خوش خبری می‌دهد که از تو زاده می‌شود، اما اتم بعد از من او را می‌کشند، آن‌گاه به عرض او رساندم که من احتیاجی به چنین نوازدی ندارم ... آن‌گاه خداوند برای من پیام فرستاد که در سلاله او امامت و ولایت و وصیت قرار خواهد داد. من هم برای او پیام فرستادم که راضی شدم. پس با اکراه به آن باردار شد و با ناخوشی آن را زائید... و حسین علیه السلام نه از فاطمه و نه از هیچ زنی شیر ننوشید. او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند، و او انگشش را در دهانش قرار می‌داد، و او را می‌مکید، و آن مکیدن کفاف ۲ الی ۳ روزش را می‌کرد!.

آیا این اهانتی به سرور ما حضرت حسین نیست؟!.

چرا که بنا به قول این‌ها، با وجود این که الله تعالی، مژده آمدن او را به پیامبر داده است، پیامبر صلی الله علیه و آله گفته است: «من نیازی به او ندارم!» و سپس مادرش فاطمه زهراء هم به آمدن او دلخوش نبوده، و با بی‌میلی به آن باردار شده و با بی‌میلی او را به دنیا آورده است و حتی او را شیر هم نداده است. ما تا به حال نشنیده‌ایم که مادری نسبت به پسرش چنین بگوید و چنین کند، حال چه رسد به این پسر که در اوج بزرگواری است و سالار جوانان بهشتی می‌باشد. و کلینی نقل کرده: جعفر صادق می‌گوید: وقتی که عبدالله بن سلول وفات کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله بر جنازه‌اش حضور یافت. آن‌گاه عمر به رسول خدا گفت: آیا خداوند تو را نهی نکرده که بر سر قبرش نایستی؟! آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله ساکت شد. باز دوباره گفت: ای رسول خدا، آیا خدا تو را نهی نکرده که بر سر قبرش نایستی؟! آن‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت: وای بر تو، هیچ می‌دانی چه گفتیم؟! گفتیم: خدایا، شکمش را و قبرش را پر از آتش کن!، و او را به آتش داخل کن!.

۱- اصول کافی، تالیف کلینی ص ۲۹۴.

۲- فروع کافی، کتاب جنائز، ص ۱۸۸.

ببینید که شیعه چگونه نسبت به پیامبر افترا و تهمت می‌زند، مدّعی هستند (آن هم به دروغ و بهتان) که رسول‌الله بر آن منافق نماز خوانده، اما در آن نماز، برای او دعا نکرده، بلکه بر علیه او دعا کرده است. شکی نیست که این از کارهای نفاق است، و نسبت دادن نفاق به شخص پیامبر ﷺ اهانت و جرم بزرگی است!

و همچنین کلینی روایت کرده که: ابو عبدالله می‌گوید: مردی از منافقان مرد. آنگاه حسین علیه السلام بیرون شد و با او به راه افتاد. یکی از خدمتکارهایش به او رسید. حسین به او گفت: فلانی به کجا می‌روی؟! گفت: از دست این جنازه فرار می‌کنم تا بر آن نماز نخوانم؟! حسین به او گفت: نگاه کن. در کنار راست من بایست، و آن چه را که من می‌گویم، تو هم بگو! وقتی که حسین تکبیر گفت، به طرف او آمد، حسین گفت: الله اکبر، خدایا فلان عبادت را هزار لعنت جورواجور کن! خدایا او را در میان بندگان و شهرهایت رسوا کن! و او را به آتش وارد ساز، و سخت‌ترین عذابت را به او بچشان! چون که او، با دشمنان دوستی می‌کرد، و با اولیای تو دشمنی ... و اهل بیت پیامبر تو را مبعوض می‌داشت!

نگاه کن خدا تو را خیرت دهد که شیعه چگونه بر حضرت حسین افترا بسته آنجا که می‌گویند: او بر مردی منافق نماز خوانده و بر علیه او لعن و دعا کرده این در حالی است که نماز فقط و فقط برای دعا و طلب مغفرت و رحمت است ... و بدین صورت نفاق و دوری را به دروغ به او نسبت می‌دهند. و ما پناه می‌بریم به خدا از این که حسین این‌گونه منافق و چاپلوس باشد!! اگر قرار است که دین براساس نفاق استوار شود، دیگر چه نیازی بود که مصیبت و اذیت و آزار از طرف کفار مشرکین و یهودیان و دیگران بشود؟! و اگر واقعاً این‌گونه می‌بود جنگ کربلا هیچ‌وقت به وقوع نمی‌پیوست، و حضرت حسین علیه السلام شهید نمی‌شد!.

مسأله ششم: از عقاید فاسد آنها

عقیده اهانت به مادران ایمانداران، همسران پیامبر ﷺ

محمد باقر مجلسی در کتاب فارسی حق الیقین می گوید: «اعتقاد ما این است که از بت های چهارگانه یعنی ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه، و زنان چهارگانه یعنی عایشه و حفصه، و هند، و ام حکم و از جمیع اشیاع و اتباع ایشان بیزاری جویند و این که ایشان بدترین خلق خدایند. و آنکه اقرار به خدا و رسول و ائمه تمام و کمال نمی شود مگر به بیزار از دشمنان ایشان»^۱.

و این در توهین به عایشه و حفصه و دیگر زنان پیامبر ﷺ واضح است. این در حالی است که خداوند میفرماید:

﴿الَّتِي أُولَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أُنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُمْ وَأُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۶].

و محمد باقر مجلسی در کتاب فارسی «حیة القلوب» می گوید: «ابن بابویه در - علل الشرایع - روایت می کند که امام محمد باقر گفته است: چون امام مهدی ظاهر شود، عایشه را زنده خواهد ساخت، و به عنوان انتقام فاطمه، او را حد خواهد زد»^۲.

۱- حق الیقین، به زبان فارسی، محمد باقر مجلسی، ص ۵۱۹.

۲- مرجع سابق، ص ۳۷۸ - حیات القلوب ج ۲ ص ۸۵۴.

واقعاً این منتهای وقاحت و بی ادبی نسبت به عایشه صدیقه و محبوبه رسول خدا ﷺ می باشد. ما نمی دانیم که با چه بیانی در ارتباط با این دروغگویی های آنان داد سخن سر دهیم و آن را توضیح دهیم، ولی آنها را به دست خداوند ﷻ می سپاریم تا خود برای حبیبش حضرت محمد، از آنها انتقام بگیرد.

و شیخ آنها مقبول احمد، در ترجمه و تفسیری از معانی قرآن می گوید: «فرمانده سپاه های بصره یعنی عایشه در جنگ جمل، مرتکب فاحشه روشنی شده است بر طبق این آیه...»^۱.

و احمد بن ابی طالب طبرسی در جزء اول، ص ۲۴۰ کتاب احتجاج می گوید: «علی به عایشه ام المؤمنین گفت: به خدا، به نظر من او باید طلاق داده شود. پیامبر ﷺ به علی ﷺ فرمود: «ای علی، شأن زنان من بعد از من، به دست تو خواهد بود.» یعنی علی (نعوذ بالله) حق دارد که بعد از پیامبر ﷺ هر یک از زنان پاکدامن و پاک سیرت را که بخواهد، می تواند طلاق دهد.

شیعه این روایت های توهین آمیز را فقط به این خاطر سرهم کرده اند که خاصتاً از ارزش و جایگاه ولای حضرت عایشه صدیقه و سایر زنان پیامبر ﷺ بکاهند. در حالی که خداوند در قرآن مجید، در حالی که پیامبرش را درباره زنانش مورد خطاب قرار می دهد، آنها را می ستاید:

﴿لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَاقِبًا ﴿۵۲﴾﴾ [الأحزاب: ۵۲].

«و بعد از این [موارد پیش گفته] زنان برای تو حلال نیستند. و نه [حلال است] آنکه زنانی دیگر جایگزین آنها کنی. و هر چند زیبایی آنان تو را به شگفت آورد مگر

آنچه ملک یمینت شود. و خداوند بر همه چیز نگهبان است».

و الله تعالى فرموده:

﴿التِّيْ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۶].

«پیامبر نسبت به مؤمنان از نفس خودشان هم سزاوارتر است و زنانش مادران آنها می‌باشند».

﴿يَنْسَاءَ التِّي لَسْتَنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [الأحزاب: ۳۲].

«ای زنان پیامبر شما مانند هیچ یک از زنان دیگر نیستید».

و همچنین در مورد حق آنها فرموده است:

﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا﴾ [الأحزاب: ۳۳].

«الله تعالی صرفاً می‌خواهد که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد، و بکلی شما را پاک سازد».

و بخصوص در ارتباط با حضرت عایشه آیاتی از سوره نور نازل شد که طهارت و عفت و پاکدامنی او را به اثبات رساندند.

و صراحتاً خداوند اذعان داشته که تهمت‌زنندگان به او، از دسته منافقان می‌باشند. الله تعالی در آخر این آیات می‌فرماید:

﴿يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ﴾ [النور: ۱۷].

خداوند به شما اندرز می‌دهد که اگر مؤمن هستید، هرگز به انجام چنین افترااتی

باز نگردید، «و چنین تهمت‌هایی نزنید».

شما می‌بینید که شوهری هرگز اجازه نمی‌دهد به هیچ‌شکلی با ناموس و آبرویش بازی شود و شاید انسانی شجاع و با شهامت ذلت و خواری خود را تحمل کند اما هرگز نمی‌تواند طعنه زدن و بی‌آبرو کردن خانواده‌اش را شاهد باشد و آن را تحمل نماید. با این حال، چگونه این شیعیان به خود جرأت می‌دهند. و بدون هیچ‌گونه شرم و حیایی از خدا و بندگانش، نسبت به همسران پیامبر ﷺ توهین و بدگویی نمایند؟!.

مسأله هفتم: از عقاید فاسد آنها

عقیده توهین به دختران پیامبر بویژه اهانت به سالار زنان فاطمه زهرا علیها السلام اهل سنت و جماعت تماماً با توجه به قرآن و سنت، بر این اتفاق نظر دارند که پیامبر صلی الله علیه و آله چهار دختر داشته است: بانو زینب، و بانو رقیه، و بانو ام کلثوم، و بانو فاطمه - رضی الله عنهن - و بدین سان عامه شیعه چنین نظر دارند. اما شیعه هند و پاکستان - به استثنای حضرت فاطمه - آن سه دختر دیگر را از فرزندی پیامبر صلی الله علیه و آله منتفی دانسته، و آنها را به دیگران نسبت داده، و با حکم صریح الهی:

﴿ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ [الأحزاب: ۵].

مخالفت ورزیده‌اند.

و این تنها بخاطر عداوت و دشمنی با حضرت عثمان ذی النورین است تا آن افتخار بزرگ شاملش نشود. زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله اول حضرت رقیه و پس از مرگ او، حضرت ام کلثوم را به ازدواج او درآورد. به همین خاطر (ذی النورین [صاحب دو نور]) نامیده شده. و الله تعالی فرموده است:

﴿يَتَأْتِيهَا النَّبِيُّ قُلًّا لِّرُؤُوسِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأحزاب: ۵۹].

«ای پیامبر به همسرانت و دخترانت و زنان مؤمنان بگو!».

خداوند در این آیه صیغه دختران را با جمع آورده، و این نشان می‌دهد که پیامبر دارای دخترانی چند بوده است. و علمای شیعه نوشته‌اند: پیامبر ﷺ در حالی که بیست و چند سال سن داشت با خدیجه ازدواج کرد، قبل از بعثت، از او، صاحب قاسم و رقیه و زینت و ام‌کلثوم شد و بعد از بعثت پاک و مطهرش صاحب فاطمه شد.^۱ و بدین‌سان اقوال ائمه معصوم شیعه و علمای آنها در تعدد دختران پیامبر روشن و صریح است و در کتاب‌های شیعی زیر ثبت شده است:

مجالس المؤمنین، ص ۸۳

تفسیر مجمع‌البیان، جزء دوم، ص ۲۳۳

تهذیب، جزء اول، ص ۱۵۴

فروع کافی، جزء ۲، ص ۲۲۲

فیض الاسلام، ص ۵۱۹

نهج البلاغه، جزء دوم، ص ۸۵

قرب‌الاسناد، ص ۶

تحفه‌العوام، احمد علما، ص ۱۱۳

حیة القلوب، جزء دوم، ص ۶۵۰، ۲۲۳، ۵۵۹، ۸۲

منتهی‌الآمال، جزء اول، ص ۸۹

مرآة‌العقول، جزء اول، ص ۳۵۲

و کلینی در فروع کافی ذکر کرده است: «وقتی که پیامبر ﷺ فاطمه را به عقد حضرت علی در آورد، بر او وارد شد در حالی که گریه می‌کرد، آنگاه به او گفت: چرا گریه می‌کنی، بخدا اگر در میان اهل بیتم از او بهتر سراغ داشتیم، تو را به ازدواج او در

۱- اصول کافی، کلینی ص ۲۷۸.

نمی‌آورد. و من او را به شوهری تو انتخاب نکردم بلکه الله تعالی تو را به همسری او در آورد»^۱.

و همچنین کلینی ذکر کرده: ابو عبدالله گفته است: فاطمه به رسول خدا گفت: مرا با مهریه کمی به ازدواج درآوردی؟! پیامبر ﷺ به او گفت: من تو را به همسری او در نیاوردم بلکه خداوند از آسمان تو را به همسری (او) درآورد»^۲.

و محمد باقر مجلسی در کتاب فارسی جلاء العیون، می‌گوید: «امام محمد باقر در کتاب (کشف الغمة) گفته است که یک روز فاطمه به پیامبر ﷺ گلایه کرد و گفت: علی هر مالی را که به دست می‌آورد در بین فقراء و مسکینان تقسیم می‌کند. آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: آیا تو می‌خواهی برادرم و برادرزاده‌ام را عصبانی و ناراحت سازم؟! بدان که عصبانیت و خشم او، خشم و عصبانیت من است، و خشم و عصبانیت من خشم و عصبانیت الله تعالی است آنگاه فاطمه گفت: من پناه می‌برم بر خدا از غضب الله و غضب پیامبرش»^۳.

از این دو روایت سابق چنین برمی‌آید که حضرت فاطمه (نعوذ بالله) به علت فقر علی و کمی مهریه، به این ازدواج راضی نبوده است. شیعیان با این مطالب آشکارا به سالار زنان بهشتی حضرت فاطمه، توهین می‌کنند. او از زاهدترین زنان دنیا و علاقمندترین آنها به آخرت بوده است، و اصلاً چگونه تصور می‌شود که وی به علت فقر یا کمبود مهریه به این ازدواج راضی نبوده باشد واقعاً این تصور از ایشان بدور است؟! و از روایت سوم چنین هویدا می‌شود که فاطمه، نسبت به دستگیری مالی‌ای که حضرت علی از فقراء و مسکینان به عمل می‌آورد، چندان خشنود نبوده، و

۱- فروع کافی، ج ۲، کتاب نکاح ص ۱۵۷.

۲- مرجع سابق ۱۵۷.

۳- جلاء العیون، مجلسی، چاپ ایران ص ۶۱.

در ارتباط با این امر، نزد پیامبر ﷺ زبان به شکایت و گلایه گشوده است!! و آیا می‌توانیم این (مسأله) را تصور کنیم و به آن اذعان نمائیم در حالی که او بانوی کریمه‌ای است که دختر شخصیتی کریم و بزرگواری و سخی طبع می‌باشد؟!.

عجب از این داریم که شیعه، چگونه پس از این همه تهمت‌های زشتی که به حضرت فاطمه می‌زنند، باز هم مدعی دوست داشتن وی هستند؟!.

مگر نه اینکه این‌گونه شئوناتی حتی زینبده یک زن آبرومند و شریف هم نیست چه رسد به فاطمه رضی الله عنها.

و احمد بن طالب طبرسی در کتاب «احتجاج» گفته است: پس فاطمه رضی الله عنها روی گردان شد و علی رضی الله عنه انتظار باز آمدن او را می‌کشید. چون در خانه جای گرفت، گفت: ای پسر ابی‌طالب، همچون جنین خود را در پارچه پیچیدی و مظنونانه نشست، و با من که تازه به نزد تو آمده بودم و محکم بودم، به مخالفت و نزاع برخاستی. پس آن پسر جدا شده، به تو خیانت کرد. منظورم این ابوقحافه است که می‌خواهد بخشش مقرری پدرم و درآمد و حقوق پسرانم را قطع بکند و آن را از من بگیرد. من هم در تلافی، کلام تند و سختی به او گفتم. تا جائیکه بنخاطر قیل و قال انصار و مهاجران محبوس شدم. و آن جماعت مرا نادیده گرفتند و در مقام دفاع و مانعیت از این کار بر نیامدند. در حالی که خشمم را می‌خوردم خارج شدم، و با بی میلی و ناپسندی و خشم باز گشتم. روزی که حد (و شمشیر) خودت را پایین گذاشتی، ذلیل شدی، گرگان دریدند و تو در خاک لم دادی و خوابیدی. هیچ اقدامی نکردی که به درد بخورد! و هیچ اختیار و راهی فراروی من باقی نمانده، ای کاش که قبل از شادیم، مرده بودم، و این‌گونه ذلیل نمی‌شدم. پناه می‌برم به خدا که او مرا عداوت کند و تو حامی من باشی! وای بر من در همه مشارق و مغارب، آن رهبر و ستون اصلی مرد، و بازو ضعیف شد. شکایتیم به پدرم است و انتقامم را به خدا وامی‌گذارم. خدایا تو از آنها بسی قوی‌تر هستی (و هر کاری می‌توانی بکنی) و بس

شدیدتر می‌توانی آنها را عذاب دهی و گرفتار سازی. آنگاه حضرت علی گفت: وای بر تو نیست بلکه بر دشمن تو است. (آرام) باش، ای دختر کسی که برگزیده همه انسان‌ها است و ای باقی مانده و یادگار پیامبر ﷺ، من از دینم کناره‌گیری نکرده‌ام، و در ارتباط با محاسباتم به اشتباه نرفته‌ام، اگر تو آن معاش را می‌خواهی، پس رزق و روزی تو ضمانت شده و محفوظ است. و آنچه را که برای تو آماده شده است، بس بهتر و برتر است از اینکه که از تو قطع شده است، پس به خدا توکل کن و تنها او را کافی خود بدان. آنگاه فاطمه گفت: الله کافی من است. و دیگر چیزی نگفت»^۱.

آیا معقول است که بانوی بزرگوار و پاکی همچون فاطمه زهراء، با چنین اسلوبی که هیچ زن عاقل و آبرومندی - امروزه - راضی نیست که شوهرش را با آن مورد خطاب قرار دهد، بیاید و سرور ما حضرت علی را خطاب کند؟! و اگر به فرض این روایت را درست بدانیم، کاری بیش از این نکرده‌ایم که وقاحت و بی‌ادبی حضرت فاطمه (نعوذ بالله) نسبت به حضرت علی، و ترسو بودن حضرت علی و ذلیل بودن وی در مقابل مردم در مسأله‌ای حق، را استخراج کرده‌ایم. و آیا باز هم این منطقی بنظر می‌رسد در حالیکه او شیر پیروز خدا؛ حیدر کرار، و با شهامت بوده، و قهرمانی کمیاب را در کارنامه خود دارد، من نمی‌دانم که عقل‌های شیعه به کجا پر کشیده؛ کسانی که از یک طرف مدعی عشق و محبت نسبت به حضرت علی و فاطمه زهراء هستند و از طرف دیگر، آن چرندیات و یاوه‌گویی‌ها را که بر خلاف این مدعای آنها است، به هم می‌بافند!! و در حقیقت آنها، چنان‌که ملاحظه می‌کنید، به همه دختران نبی اکرم ﷺ توهین می‌کنند، آنجا که آن آیات را به میل خود تفسیر دروغین و غیرواقعی می‌کنند، و آن را (نعوذ بالله) در خدمت اهداف پست خود قرار می‌دهند. و این از دیدشان پنهان است که آن روایت موضوع و جعلی در جایی دیگر به آنها ضرر

۱- احتجاج، طبرسی، تالیف احمد علی بن ابی طالب طبرسی، ص ۱۴۵.

می‌رساند. و این حال و روز همه روایت‌های جعلی و دروغین است و دروغ بودن آنها در مقابل همه مردم هویدا می‌شود. و نیز احمد بن ابی طالب طبرسی در کتاب (احتجاج) گفته است: «سلمان می‌گوید: وقتی که شب شد، علی فاطمه را بر الاغی قرار داد، و دست دو پسرش حسن و حسین را گرفت و به خانه هر یک از مهاجران و انصاریان شرکت کننده در غزوه بدر رفت و (مظلومیت) و حق خود را به آنها یادآور شد و آنها را به یاری طلبید. از میان همه آنها فقط و فقط چهار نفر به او پاسخ مثبت دادند. من به سلمان گفتم: آن چهار نفر چه کسانی بودند؟! گفت: من، و ابوذر، و مقداد و زبیر بن عوام، شب دوم و سوم هم به سراغ آنها رفت، و فقط ما به یاری او شتافتیم.^۱ و نیز طبرسی ذکر کرده: «وقتی که شب شد، علی، فاطمه را بر الاغی سوار کرد، پس آنها را به نصرت خود فرا خواند. آنگاه غیر از ما چهار نفر، هیچ مردی به او پاسخ مثبت نداد»^۲.

آیا در این‌که حضرت علی، حضرت فاطمه را سوار بر الاغی کرد، و او را به در خانه هر یک از مسلمانان برده است، توهینی به بانوی بزرگوار اسلام، و سرور ما حضرت علی، نیست؟! و آیا این منطقی است که بعد از این همه تلاش و جستجوی حضرت علی، هیچ‌کس - حتی بنو هاشم - هم به یاری او نشتافته‌اند؟! این تنها و تنها روایتی است که رافضی‌ها به دروغ و بهتان آن را سرهم کرده‌اند.

۱- احتجاج، طبرسی، ص ۱۵۷.

۲- احتجاج، طبرسی، ص ۱۵۸.

مسأله هشتم: از عقاید فاسد آنها

عقیده توهین به عباس و پسرش عبدالله و توهین به عقیل پسر ابو طالب علیه السلام
و محمد باقر مجلسی گفته است:

«کلینی با سند خوبی روایت کرده که سدیر از امام محمد باقر پرسید: بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی که حضرت علی از طرف ابوبکر و عمر و سایر منافقان مظلوم و مغلوب واقع شود، پس غیرت و شهامت و اقتدار و کثرت بنی هاشم کجا رفت؟! امام محمد باقر جواب داد: اصلاً چه کسی از بنی هاشم باقی مانده بود؟! جعفر و حمزه که از سابقان نخست و مؤمنان کامل بودند و مرده بودند. و آن دو که ضعیف‌الایمان و بزدل و ترسو و تازه مسلمان بودند که باقی ماندند. یعنی عباس و عقیل»^۱.

و محمد باقی مجلسی درباره عباس گفته است: «و آنچه از احادیث ظاهر می‌شود که او در مرتبه کمال ایمان نبوده است و عقیل نیز به او شبیه است»^۲.
و باز می‌گوید: «امام باقر با سند معتبر از امام زین‌العابدین روایت کرده است که این آیه:

۱- حیات القلوب، جزء ۲، ص ۸۴۶، و این روایات همگی در فروع کافی جلد سوم در کتاب روضه آمده است.

۲- حیات القلوب، جزء ۲، ص ۸۶۶.

﴿ وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَىٰ فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلًا ﴾ ﴿۷۲﴾
 [الإسراء: ۷۲].

در حق عبدالله بن عباس و پدرش نازل شد. این روایت‌ها به وضوح از اهانت کردن آنها به عموی پیامبر ﷺ یعنی عباس رضی الله عنه و سرور ما عقیل و متهم کردنشان به این‌که ضعیف‌الایمان و ترسو بوده و ایمانشان کامل نشده است، و اهانت کردن به دانشمند است، یعنی سرور ما عبدالله بن عباس رضی الله عنه که آنها سبب نزول آیه فوق هستند، پرده‌دری می‌کنند، از هر گونه انحراف و الحادی به الله تعالی پناه می‌بریم.

مسأله نهم: از عقاید فاسد آنها

عقیده توهین به خلفای راشدین و مهاجرین و انصار رضی الله عنهم

کلینی در فروع کافی ذکر کرده: «ابوجعفر علیه السلام می گوید: مردم بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله به ارتداد گرایدند، به جز سه نفر، گفتم: آن سه نفر چه کسانی بودند؟ گفت: مقدا دبن اسود، و ابوذر غفاری، و سلمان فارسی»^۱.

و محمد باقر مجلسی گفته است: «ابوبکر و عمر همان فرعون و هامان هستند»^۲.
و باز مجلسی ذکر کرده: «و در تقریب العارف، ذکر کرده که یکی از خدمتکارهای علی بن حسن به او گفت: تو بر سر من حق خدمت کردن داری، از ابوبکر و عمر به من خبر ده؟! علی بن حسن گفت: آن دو کافر بوده اند، و کسی که آنها را دوست دارد، او هم کافر است»^۳.

و مجلسی همچنین گفته است: «و نیز روایت کرده است ابوحمزه ثمالی که او در ارتباط با حال ابوبکر و عمر از امام زین العابدین سؤال کرد. او گفت: آن دو کافر بوده اند. و هر کس که آنها را دوست بدارد، او هم کافر ست. و در این باب احادیث بسیاری در کتب متفرقه است و بیشتر آنها در «بحار الانوار» ذکر شده اند».

۱- فروع کافی، کلینی کتاب الروضة، ص ۱۱۵.

۲- حق الیقین مجلسی، ص ۳۶۷.

۳- حق الیقین مجلسی، ص ۵۲۲.

و نیز مجلسی گفته است: «مفضل پرسید که مراد از فرعون و هامان در آن آیه چیست؟ حضرت فرمود: مراد ابوبکر و عمر است». و مجلسی گفته است: «اصحاب بعد از رسول خدا همگی مرتد شدند جز چهار آن نفر و اصحاب بعد از رسول خدا به منزله هارون و پیروانش، و آن گوساله و بندگانش درآمدند. پس علی به منزله هارون و ابوبکر به منزله آن گوساله و عمر به منزله سامری بود».

و جناب کشی، نویسنده (معرفه اخبار الرجال) گفته است: ابوجعفر گفته است: همه اصحاب جز سه نفر یعنی سلمان و مقداد و ابوذر مرتد شدند، گفتم: پس عمار چی؟! گفت: کمی روی گردان شد، سپس باز گشت. پس گفت: اگر می خواهی بدانی که چه کسی دچار تردید و شک نشد، او مقداد است و اما سلمان، چیزی در قلبش عارض شد. و اما ابوذر، بنا به دستور امیرالمؤمنین ساکت شد، و در راه خدا، از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای باکی نداشت و از آن متأثر نمی شد. به همین خاطر، از سخن گفتن و اظهار نظر کردن خودداری ورزید»^۱.

و کشی نقل کرده: ابوجعفر می گوید: اصحاب بعد از پیامبر ﷺ - به جز سه نفر - همگی مرتد شدند. گفته آن سه نفر چه کسانی بودند؟! گفت: مقداد بن اسود، و ابوذر غفاری، و سلمان فارسی، پس مردم - بعد از کمی - به اصل قضیه پی بردند و گفتند: این ها همان کسانی هستند که سنگ آسیاب به نفع آنها چرخید، و از این که با ابوبکر بیعت کنند خودداری ورزیدند»^۲.

و همچنین کشی نقل کرده: «کمیت گفت: ای سرورم درباره مسأله ای از شما سؤال دارم، پس گفت: بپرس! گفت: درباره دو مرد از شما سؤال می کنم. گفت: ای کمیت بن زید، منشأ تمام خون های به ناحق ریخته شده، و مال های حرام کسب شده

۱- معرفة اخبار الرجال ص ۸، (رجال الکشی، محمد بن عمر الکشی).

۲- مرجع سابق، ص ۴.

و زناهای انجام شده فقط و فقط آن دو هستند و تاروژی که قائم ما قیام می‌کند، مسئولیت آنها، بر گردن آنها باقی خواهد ماند. و ما جماعت بنی‌هاشم به بزرگ و کوچک خود دستور می‌دهیم که به آنها ناسزا بگویند و از آنها تبری بجویند»^۱.

و کشی همچنین ذکر کرده که: وردبن زید گفت: به ابوجعفر علیه السلام گفتم: قربانت بشوم، کمیت تشریف فرما شده. گفت: او را راهنمایی کن که وارد شود. آنگاه کمیت در ارتباط با شیخین (ابوبکر و عمر) از او پرسید. ابوجعفر به او گفت: هر خونی که ریخته شده، و هر حکمی که مخالف با حکم خدا و رسولش و حکم علی علیه السلام صورت گرفته، مسئولیت آن، با آن دو است. آنگاه کمیت گفت: الله اکبر، الله اکبر، کافیم است، کافیم است...»^۲.

و علی بن ابراهیم قمی در تفسیرش ذکر کرده که (در بیان اصحاب رسول خدا تنها تعداد انگشت شماری (بر سر دین صحیح) باقی ماندند و اکثریت به نفاق گرایند)^۳. و قمی نیز در تفسیر این آیه (و القی الشیطان فی امنیته [و شیطان (شبهات و تخیلات باطل و گمان‌های فاسد) را در آیاتی که می‌خواند، در افکند]) گفته است: مراد از شیطان همان ابوبکر و عمر است»^۴.

و مقبول احمد در تفسیر و ترجمه‌اش از معانی قرآن می‌گوید: مراد از فحشاء جناب اولی (ابوبکر) و مراد از منکر جناب دومی (عمر) و مراد از بغی و (ظلم) پوشیده، سومی (عثمان) می‌باشد»^۵.

۱- مرجع سابق، ص ۱۳۵، کمیت بن زید.

۲- مرجع سابق ص ۱۳۵.

۳- تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی.

۴- مرجع سابق ص ۲۵۹.

۵- تفسیر قمی، ص ۲۱۸، بیوگرافی مقبول احمد ص ۵۵۱.

و مقبول احمد می‌گوید: (مراد از کفر، جناب اولی (ابوبکر) و مراد از فسوق جناب دومی (عمر) و مراد از عصیان نهان شده، سومی (عثمان) است.^۱

و باز هم مقبول احمد در تفسیر و ترجمه معانی آیات قرآنی خود می‌گوید: «والحاصل این امر جدید نیست، بلکه خدا هر پیامبر و رسولی را که قبل از تو فرستاده، شیطان (تخیلات و شبه افکنی‌های باطلی را در مقولاتش درافکنده است. چنان‌که در اینجا شیطان دو تن از مزدوران خود را که همان ابوبکر و عمر هستند، فرستاد»^۲.

ای مردم، در این عبارت‌های زشتی که خبر از تحریف معانی قرآن توسط علمای سلف و خلف شیعه می‌دهد، دقت کنید. و ببینید که آنها چگونه آیات قرآن را به میل خود تفسیر و تحریف می‌کنند و آن را از محتوای اصلی و حقیقی خود خارج می‌سازند، و چگونه نسبت به بزرگان صحابه که دست پروده علمی و سلوکی خود آن حضرت بوده و قرآن به بهشتی بودن و راضی بودن الله از آنها اذعان کرده است، افتراء و تهمت می‌زنند!! خداوند درباره آنها فرموده است:

﴿وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

«و باغ‌هایی را که جویبارهایی در زیر آنها روان است برای آنها آماده کرده است».

و فرموده:

﴿أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا﴾ [الأنفال: ۴].

«آنها مؤمنان واقعی هستند».

و نیز فرموده:

﴿وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَىٰ وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا﴾ [الفتح: ۲۶].

«و کلمه تقوا و پرهیزگاری را ملزم و همراه آنان کرد، و آنان بدان سزاوارتر بودند».

۱- تفسیر قمی، ص ۳۲۲، بیوگرافی مقبول احمد ص ۱۰۲۷.

۲- بیوگرافی مقبول احمد ص ۶۷۴.

و باز درباره آنها فرموده:

﴿وَلَكِنَّ اللَّهَ حَبَبٌ إِلَيْكُمْ الْأَيْمَنَ وَزَيْنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَكَرَّهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْيَانَ﴾ [الحجرات: ۷].

«او کسی است که ایمان را برای شما دوست داشتنی کرده، و آن را در قلوب شما آراسته است، و کفر و فسوق و نافرمانی را برای شما ناپسند دانسته است».

و فرموده:

﴿وَكَلَّا وَعَدَدَ اللَّهُ الْحُسْنَىٰ﴾ [النساء: ۹۵].

«و خداوند به هر یک وعده خوب و نیک داده است».

و دشمن خدا و دشمن رسولش و دشمن اسلام و دشمن مسلمانان، عبدالله بن سبا یهودی و پیروان گمراه شیعه‌اش این عقاید گمراه‌کننده را منتشر کرده اند. و آن روایت‌های ساختگی را به دروغ و بهتان به ائمه خود نسبت داده اند. و برای کلام الله تعالی من درآوردی تفسیرهایی ارائه می‌دهند. همه این‌ها افترا و تهمت است نسبت به اصحاب پیامبر ﷺ، و (در نوع خود) یک نوع اسلام ستیزی و مسلمان ستیزی است، زیرا اصحاب رسول خدا ﷺ همان شاهدان قرآن، نبوت و سنت می‌باشند، و بدگویی درباره آن شاهدان، در حقیقت، بدگویی درباره قرآن و اسلام و سنت و نبوت است. الله تعالی با فضل و کرم خودش ما و مسلمانان را از هر فتنه و گمراهی مصون بدارد، آمین..

مسأله دهم: از عقاید فاسد آنها

عقیده توهین به مادران ایمان داران و پسران فاطمه علیهم السلام

بنیان گذاران مذهب شیعه، هم چون پیامبر صلی الله علیه و آله، در حق ائمه خود، قایل به عصمت شده، و آنها را برتر از سایر پیامبران دانسته اند، و اطاعت کردن از آنها و ایمان آوردن به امامت آنها را هم چون ایمان آوردن به پیامبر صلی الله علیه و آله و وجوب اطاعت کردن از وی، لازم دانسته اند. آنها گمان برده اند که ائمه آنها دارای صفات و فضایی هستند که جز الله تعالی کسی دارای آنها نیست. (دیر زمانی) است که آنها مدعی هستند ائمه شان علم آنچه را که بوده و خواهد بود، می دانند. و می دانند که چه وقتی خواهند مرد. بلکه تنها زمانی خواهند مرد که خود بخواهند^۱. و عصای موسی و انگشتر سلیمان - و نام اعظم خدا، و سلاح امامت^۲ در اختیار آنهاست.

و آنها شجاع ترین امت هستند و غیر این ها از فضایل و مناقب از یک طرف، و از طرف دیگر، برغم صفات و اعمال خارق العاده و معجزات و خرافاتی که برای آنها قایل شده اند، مواردی وجود دارد که حتی یک انسان عادی هم خجالت می کشد که آنها را

۱- اصول کافی ص ۱۵۸-۱۵۹.

۲- مرجع سابق، ۱۷۴.

دارا شود یا بدان‌ها منسوب گردد، چون جز ننگ و پستی و خواری چیزی برای او به بار نمی‌آورند، مثلاً برای آنها ثابت کرده‌اند که آنها منافق و ترسو و دروغگو و ... بوده‌اند!!
و ما می‌خواهیم که با اقتباس از کتاب‌های معتمد آنها، بخشی از روایت‌ها و اقوال آنها را فراروی دید شما قرار دهیم. آنها در ارتباط با ازدواج عمر رضی الله عنه با ام‌کلثوم دختر علی رضی الله عنه می‌نویسند: «این اولین ازدواجی است که ما آن را نپسندیدیم.»^۱
پناه می‌بریم به خدا از این وقاحت در حق حضرت ام‌کلثوم و پدر و مادرش و برادرانش حسن و حسین رضی الله عنهما.

و زین‌العابدین به یزید گفت: «نسبت به آنچه که پرسیدی، تصمیم خودم را گرفته‌ام، و من بنده دل‌ناراحتی برای تو هستم. پس اگر می‌خواهی مرا نگهدار، و اگر می‌خواهی بفروش»^۲.

چگونه امام معصوم در نزد شیعه، به بندگی خود برای یزید اعتراف می‌کند، این در حالی است که او یک امام است».

و کلینی نقل کرده: ابن ابی عمیر می‌گوید: ابو عبدالله رضی الله عنه به من گفت: ای ابو عمر ^۹ دین در تقیه است و کسی که تقیه ندارد دین ندارد، و تقیه در همه چیز است جز در شراب و مسح بر دو خف^۳.

و نقل کرده: «ابو عبدالله گفته است: مواظب دینتان باشید، و آن را با تقیه بیوشانید، چه، کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد»^۴.

۱- فروع کافی ج ۲.

۲- فروع کافی، کتاب الروضة.

۳- اصول کافی، ص ۴۸۲.

۴- مرجع سابق، ص ۴۸۳.

و از معمر بن خلاد نقل است: در ارتباط با قیام برای الیان از ابولحسن سؤال کردم. ابوجعفر علیه السلام گفت: تقیه جزو دین من و دین پدران من است، و کسی که تقیه ندارد، ایمان ندارد.^۱

و از ابوعبدالله علیه السلام نقل کرده که او گفت: ای سلیمان، شما بر سر دینی هستید که کسی که آن را کتمان سازد، الله تعالی او را عزت می دهد. و کسی که آن را پخش و منتشر کند، الله تعالی او را ذلیل کند.^۲

و همچنین نقل کرده: زراره از محمدباقر علیه السلام درباره مسأله ای سؤال کرد، آنگاه گفت: فردا پیش من بیا، تا مطلبی را از کتابی برایت بیان کنم. بعد از ظهر فردای آن روز، پیش او رفتم - این در حالی است که آن زمانی بود که من معمولاً در آن لحظه در میان ظهر و عصر با او خلوت می کردم، و من کراهت داشتم که از او سؤال کنم مگر در خلوت، از ترس این که راز دینم در پیش حضار بر ملا شود.^۳

و نیز نقل کرده: «ابو عبدالله می گوید: پدرم در زمان بنی امیه فتوا می داد که آنچه توسط عقاب شکار که کشته شود، حلال است. و او در برابر آنها تقیه می کرد. و من از آنها تقیه نمی کنم، هر آنچه که از آنها کشته شود، حرام است»^۴.

و نیز نقل کرده: «وقتی که فوت کرد و رفت، آن را به محمدبن علی علیه السلام واگذار کرد. او هم انگشتر پنجم را باز کرد. آنگاه در آن چنین ملاحظه کرد: کتاب الله را تفسیر کن!... و حق را در حالت ترس و امنیت بگو! و فقط از خدا بترس، او هم چنین کرد»^۵.

۱- مرجع سابق، ص ۴۸۴.

۲- مرجع سابق.

۳- فروع کافی، ج ۳، ص ۵۲.

۴- فروع کافی، ج ۳، ص ۸۰.

۵- اصول کافی، ص ۱۷۱.

یعنی ائمه‌ای که قبل از آنها بوده‌اند، در حالت خوف و امنیت حق را نگفته، از مردم می‌ترسیده‌اند.

و کلینی همچنین از زراره بن اعین از ابوجعفر نقل کرده که: سؤالی از چیزی کردم، و او به من جواب داد، سپس مردی به سراغ او آمد، و همان سؤال را از او کرد، اما او بر عکس جوابی که به من داده بود، به او جواب داد. سپس دیگری آمد و برخلاف من و آن رفیقم به او جواب داد. وقتی که آن دو مرد خارج شدند گفتم: ای پسر رسول خدا، دو مرد از اهل عراق از شیعه شما، نزد شما آمده، از شما سؤال می‌کنند، اما شما به هر یک جوابی متفاوت می‌دهید، قضیه چیست؟! گفتم: ای زراره، این برای ما بهتر است، و زمینه بقای ما و شما را بهتر فراهم می‌آورد^۱.

و همچنین کلینی نقل کرده: موسی بن اشیم می‌گوید: من نزد ابوعبدالله بودم. آنگاه شخصی در ارتباط با آیه‌ای از کتاب الله از او سؤال کرد، او هم به او جواب داد. پس شخص دیگری وارد شد، و در ارتباط با همان آیه سؤال کرد، آنگاه او جوابی متفاوت با شخص اولی به او داد.

از این قضیه خیلی ناراحت شدم. گویی سینه‌ام را با چاقو می‌شکافتند. با خودم گفتم: ابوقتاده را در شام ترک کردم در حالی که چیزی را از قلم نمی‌انداخت. و حال که پیش این آمده‌ام می‌بینم، که همه چیزش اشتباه است!! در حالی که غرق در این افکار بودم، شخص دیگری وارد شد، و از آن آیه پرسید.

آن بزرگوار، جوابی متفاوت با جواب من و جواب رفیقم به او داد. آنگاه تا اندازه‌ای دلم آرام گرفت، و دانستم که این کار وی، صرفاً از باب تقیه است. پس به من رو کرد و گفت: ای ابن اشیم! الله تعالی (نبوت) را به سلیمان بن داود واگذار کرد و به او گفت:

﴿هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْنٌ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾ [ص: ۳۹].

و به پیامبرش واگذار نمود و گفت:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [الحشر: ۷].

«پس آنچه که به پیامبر ﷺ واگذار شده، به ما هم واگذار شده است»^۱.

آیا این شرک در رسالت محمدی نیست؟! آیا انسان بعد از این اعتقاد - پناه بر خدا - مسلمان باقی می ماند؟!.

و همچنین کلینی نقل کرده: «سلمه بن محرز می گوید: به ابو عبدالله گفتم: مردی ارمانی فوت کرده، و مراسم وصیت خود قرار داده است. به من گفت: ارمانی چیست؟ گفتم: نبطی از انباط کوه‌ها، مرده، و در ارتباط با ترکه‌اش مراسم وصیت خود قرار داده و تنها دختری باقی گذاشته است. به من گفت: نصف را به آن دختر بده. من هم زراره را از این قضیه آگاه کردم. آنگاه او به من گفت: همه مال، به او تعلق دارد. بعد از آن بر او وارد شدم. گفتم: خدا تو را اصلاح کند، علمای ما گمان می‌برند که تو از من ترسیده‌ای، گفت: بخدا، در برابر تو تقیه نکرده‌ام، اما از این ترسیدم که عمل کنی آیا کسی از آن آگاه شد؟ گفتم: نه، گفت: پس مابقی را هم به او بده!»^۲.

از این روایات چنین بدست می‌آید که ائمه، یکبار مسائل را کتمان ساخته، و بار دیگر آن را تحریف کرده، و از شخصی تا شخصی دیگر جواب‌های خود را تغییر می‌دهند. و کتمان مسائل، بیشتر دینشان است بلکه به دروغ و تهمت از آنان روایت کرده‌اند، که کسی که دینش را کتمان می‌سازد، الله تعالی او را عزت می‌دهد، و کسی که آن را ظاهر می‌کند، الله تعالی او را ذلیل می‌کند. پس وقتی که شأن ائمه معصومین در نزد آنها چنین است، شما را بخدا، چگونه می‌توانیم بر آن ائمه اعتماد کنیم؟! آیا آنان به علمای یهود، در تحریف دین و کتمان آن، مشابه نیستند؟! و همه

۱- مرجع سابق ص ۱۶۳.

۲- فروع کافی، ج ۳، ص ۴۸.

این‌ها بدگویی و اهانتی زشت است در حق ائمه اهل بیت. و البته که آنان از این اقوال دروغین بدور هستند!

و کلینی نقل کرد: «هشام بن حکم و حماد، از زراره، برای من نقل کردند که: با خود گفتم: شیخ من دانش به خصومت ندارد. (منظورش امامش است)»^۱.

و ملا خلیل قرزینی فارسی در شرح این روایت نوشته است: «این شیخ بی عقل شده، روش زیبای گفتگو با خصم را بلد نیست».

و کشی از زراره نقل کرده: درباره تشهد از ابو عبدالله سؤال کردم، گفتم التحیات و الصلوات... از تشهد درباره او سؤال کردم او هم گفت: التحیات و الصلوات...

وقتی که بیرون شدم، باد در ریشش کردم و گفته هرگز رستگار نمی‌شود.^۲

این ابو عبدالله همان جعفر صادق است که جماعتی از شیعه به او منسوب می‌باشند و در ارتباط با خود می‌گویند که جعفری هستند، و این زراره، از بزرگان و رؤسای شیعه است، و اکثر روایات مربوط به ائمه را شیعه از او نقل می‌کنند. و این حال او با امامش است، واقعاً چه توهین بزرگی است که زراره آن را انجام داد. و اصلاً از میان عامه مردم چه کسی راضی می‌شود که کسی در چشمش یا ریشش تف بیندازد. حال چه رسد به امام بزرگواری همچون جعفر صادق - رحمه الله تعالی -

و مجلسی در جلاء العیون می‌گوید: چدر بزرگم از رسول خدا ﷺ روایت کرده که: وقتی که جعفر بن محمد بن علی بن حسین متولد شد، او را صادق نام نهادند! چرا که وقتی که پنجمین اولاد او متولد شود، همانی که به جعفر نام‌گذاری می‌شود، و

۱- اصول کافی، ص ۵۵۷.

۲- معرفة اخبار رجال ص ۱۰۶.

امامت را به دروغ مدعی می‌شود و بر الله تعالی افتراء می‌بندد، و او در نزد خدا جعفر کذاب است»^۱.

و این کسی که از او نقل می‌کنند، که جعفر کذاب است همان پسر امام نقی - یکی از ائمه معصوم در نزد شیعه و برادر تنی امام عسکری - است و این یکی نیز یکی از ائمه دوازده امام معصوم در نزد شیعه است. و این جعفر هم از آل علی و فاطمه و از دودمان حسین و زین العابدین است پس ادعای باطل آنها مبنی بر حب آل بیت چگونه است؟! این سلسله نسب ایشان می‌باشد، یک سلسله طلایی است، اما او در نزد شیعه - که خود را دوستداران اهل بیت می‌نامند. ملقب به جعفر کذاب است. خدای سبحان به دادمان برس!

مسأله یازدهم: از عقاید فاسد آنها

عقیده تقيه و فضایل آن در نزد شیعه

و معنای تقيه در نزد شیعه عبارتست از دروغ محض، یا نفاق آشکار چنانکه از روایت‌هاشان بر می‌آید.

و اینک تعدادی از روایت‌های آنها، در باب فضیلت تقيه و عقیده شیعه درباره آن، از خود کتاب‌های معتبر آنها ذکر می‌شود:

کلینی از ابن عمیر اعجمی نقل کرد: ابو عبدالله علیه السلام به من گفت: «ای ابو عمر، $\frac{9}{6}$ دین در تقيه است، و کسی که تقيه ندارد، دین ندارد، و تقيه در همه چیز است جز در شراب، و مسح بر دو خف»^۱.

و همچنین کلینی نقل کرده: «ابو جعفر علیه السلام گفته است: تقيه دین من، و دین پدران من است، و کسی که تقيه ندارد، ایمان ندارد»^۲.

و نیز کلینی نقل کرده: ابو عبدالله گفته است: مواظب دینتان باشید، و با تقيه آن را بیوشانید، چون کسی که تقيه ندارد، ایمان ندارد»^۳.

۱- اصول کافی ص ۴۸۲.

۲- مرجع سابق ص ۴۸۴.

۳- مرجع سابق ص ۴۸۳.

و نیز کلینی نقل می‌کند: ابو عبدالله در تفسیر این آیه:

﴿وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا أَلْسَيْئَةُ﴾ [فصلت: ۳۴].

گفته است: حسنه: یعنی تقیه، و سیئه یعنی: منتشر کردن، و این آیه:

«ادفع بالتی هی احسن السیئة (التي هي احسن)» یعنی: تقیه^۱.

و کلینی از واسطی نقل کرده: که ابو عبدالله علیه السلام گفته است: کسی در زمینه تقیه، به تقیه اصحاب کهف نرسیده است. زیرا آنها در مراسم ها و اعیاد شرکت می‌کردند، و زناها را بخود می‌بستند، به همین خاطر الله تعالی پاداش آنها را دو بار داد. همه اینها در اصول کافی، باب تقیه، وجود دارند.

تقیه در هر ضرورت و نیازی

کلینی از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده: تقیه در هر ضرورتی انجام می‌گیرد، و انجام دهنده آن، وقت ضرورت و نیاز بد آن را بهتر درک می‌کند^۲.

و نیز از محمد بن مسلم روایت کرده: بر ابو عبدالله وارد شدم در حالی که ابوحنیفه در نزد او بود. به او گفتم: قربانت گردم، خواب عجیبی را دیدم. به من گفت: ای ابن مسلم آن را بازگویی چرا که معبر آن در آنجا نشسته است و با دستش به ابوحنیفه اشاره کرد. گفتم: در خواب دیدم که وارد خانه‌ام شدم، ناگهان زنم را دیدم که بر من خارج شد و گردوهای زیادی را شکست و آنها را بر سر و روی من پاشید. از این خواب تعجب کردم. آنگاه ابوحنیفه گفت: «تو مردی هستی که با شخصی فرومایه در ارتباط با ارث و میراث زنت با او مناقشه می‌کنی، و پس از رنج سختی، ان‌شاء الله به نیازت خواهی رسید». ابو عبدالله گفت: بخدا درست تعبیر کردی ای ابوحنیفه، پس ابوحنیفه از نزد او بیرون شد. به او گفتم: فدایت بشوم، من تعبیر این

۱- مرجع سابق ص ۴۸۲.

۲- مرجع سابق ص ۴۸۴.

ناصبی را ناپسند داشتیم. آنگاه گفت: ای ابن مسلم خدا تو را بد نکند، تعبیر ما با تعبیر آنها یکی نیست ... و تعبیر او درست نبود، به او گفتم: فدایت بشوم، پس چرا برای او سوگند خوردی که اصابت کرده، در حالی که اشتباه کرده است. گفت: آری، من سوگند خوردم که او اشتباه کرده است»^۱.

و کلینی نقل کرده: «ابو عبدالله می گفت: پدرم می گفت: هیچ چیزی به اندازه تقیه مایه خوشحالی و شادکامی من نیست. تقیه دژ و سپر مؤمن است»^۲.

و نیز کلینی نقل کرده: به ابو عبدالله گفته شد: مردم می گویند که علی بر روی منبر کوفه گفته است: ای مردم، شما به سوی ناسزاگویی به من، فرا خوانده می شوید، سپس به من فحش دهید. پس به براءت جویی از من فراخوانده می شوید، پس از من تبری بجوئید. آنگاه ابو عبدالله گفت: چقدر فراوان مردم بر علی دروغ می گویند. پس گفت: علی فقط گفته: شما به فحش دادن به من فراخوانده می شوید، پس به من ناسزا بگوئید. پس به براءت جستن از من فرا خوانده می شوید، در حالی که من بر سر دین محمد ﷺ هستم، و نگفته از من تبری بجوئید!»^۳.

اثمه در نزد شیعه معصوم هستند و نیز از طرف خدا بعنوان صاحبان امر می باشند. طاعت آنها در هر کوچک و بزرگی، در نزد آنها، واجب می باشد. و مادام که تقیه در نزد آنها، واجب می باشد. و مادام که تقیه در نزد آنها دارای چنین مناقب و فضایلی می باشد، به این آسانی ها تشخیص کلام درست و نادرست آنها ممکن نیست، و چه کسی می تواند تضمین کند که این روایت های موجود در کتاب های آنها از باب تقیه عنوان نشده باشد. و چون هر عمل یا قولی از آنها احتمال تقیه دارد، پس لازم می آید که به مقتضای فرامین آنها عمل نشود. در نتیجه همه اقوال و افعال

۱- فروع کافی، کلینی، کتاب الروضة، ص ۱۳۷.

۲- اصول کافی، ۴۸۴.

۳- مرجع سابق، ۴۸۴.

آنها به علت احتمال تقیه بودن آنها، از درجه صحت ساقط می‌شود.

کتمان و مخفی کاری در نزد شیعه

و کلینی از سلیمان خالد نقل کرده: ابو عبدالله علیه السلام گفته است: شما بر دینی هستید که کسی که آن را کتمان سازد، الله تعالی او را عزت می‌دهد و کسی که آن را آشکار و برملا کند، الله تعالی او را ذلیل خواهد کرد.^۱

بدانید که مطالب پیش گفته از مرویات و عقیده شیعه با نصوص قرآنی کاملاً مخالف است.

الله تعالی فرموده:

﴿يَأْتِيهَا الرُّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ ۗ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ [المائدة: ۶۷].

«ای پیامبر آنچه را که از طرف پروردگارت بسوی تو نازل شده، ابلاغ کن، و اگر این کار را نکنی، رسالت او را ابلاغ نکرده‌ای».

و الله تعالی فرموده:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ﴾ [التوبة: ۳۳].

«او کسی است که رسولش را با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را بر همه دین‌ها برتری دهد».

و نیز فرموده:

﴿وَأْتَلْ مَا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ﴾ [الكهف: ۲۷].

«آنچه را که از کتاب پروردگارت بر تو وحی شده، بخوان».

و همچنین می فرماید:

﴿فَأَصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ وَأَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكِينَ﴾ [الحجر: ۹۴].

«ای پیامبر به آنچه که بدان دستور داده می شوی، قیام کن و از مشرکان روی بگردان».

و الله تعالی فرموده:

﴿الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ﴾

[المائدة: ۳].

«امروزه، کسانی که کافر شدند، از دین شما ناامید شدند، پس از آنها مترسید و از

من بترسید».

و نیز فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾ [التوبة: ۱۱۹].

«ای کسانی که ایمان آورده اید، از الله تعالی بترسید، و با صدیقان باشید».

و نیز فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّهٗ

لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّعِنُونَ﴾ [البقرة:

۱۵۹].

«کسانی که آنچه را که ما از آیات روشن گر و هدایت گر نازل کرده ایم، بعد از آن که

آنها را برای مردم در قرآن بیان کردیم، کتمان می سازند، آنها را الله تعالی و

لعنت کنندگان لعنت می فرستد».

حکم تقیه در اسلام

تقیه در اسلام، به لحاظ حرمت حتی از خوردن گوشت خوک هم حرام تر است.

زیرا برای نیازمند و شخص در فشار قرار گرفته، جایز است که در وقت سختی و نیاز

شدید، از گوشت خوک بخورد.

و بدینسان تقیه هم در مثل آن حالت جایز است. پس اگر انسانی در حالت اضطرار نیز خوداری کند، از اینکه گوشت خوک را بخورد، و بمیرد، در نزد خداوند گناه‌کار است. و این برخلاف تقیه است. زیرا اگر شخص در حالت اضطرار به آن متوسل نشود در نزد خدا از درجه و پاداش بهره‌مند خواهد شد. گویا رخصت خوردن گوشت به عزیمت انتقال می‌یابد، اما رخصت تقیه به عزیمت انتقال نمی‌یابد. و تاریخ اسلامی از تحمل رسول الله و صدیق و بلال نسبت به اذیت مشرکان گرفته تا شهادت سمیه، و شهادت خبیب، و غیر آنها - خدا از همه آنها راضی باد - و غیر اینها از وقایع و داستان‌های نادر در قهرمانی و عزیمت در مسیر طویل این امت، بهترین دلیل است بر اینکه عزیمت همان اصل و افضل و احسن است.

مسئله دوازدهم: از عقاید فاسد آنها

عقیده به صیغه [نکاح موقت] و فضایل و مزایای آن در نزد شیعه و فتح‌الله کاشانی در تفسیرش از رسول خدا نقل کرده که او فرموده است: «کسی که یک بار متعه کند، مرتبه‌اش همچون مرتبه حسین است، و کسی که دو بار متعه کند، مرتبه‌اش همچون مرتبه حسن است، و کسی که سه بار متعه کند، مرتبه‌اش مانند مرتبه علی است، و کسی که چهار بار متمع شود، پس مرتبه‌اش همچون مرتبه من است»^۱.
و باز کاشانی از پیامبر ﷺ نقل کرده، که «هر کس بی متعه از دنیا برود، در روز قیامت، بینی و گوش بریده خواهد آمد»^۲.

و کاشانی باز هم در تفسیرش از پیامبر ﷺ نقل می‌کند که: «جبرئیل با هدیه‌ای از طرف پروردگرم پیش من آمد. و آن هدیه صیغه زنان ایمان‌دار است. و الله تعالی این هدیه را به هیچ یک از پیامبران قبل از من نداده است. بدانید که الله تعالی متعه را فقط به من اختصاص داد، بخاطر بزرگی و شرفی که بر همه پیامبران سابق دارم. و کسی که یکبار در عمرش صیغه کند، بهشتی خواهد شد، و اگر مرد و زن صیغه‌کننده در جایی با هم جمع شوند، فرشته‌ای بر آنها نازل می‌شود، و از آنها پاسداری و

۱- تفسیر منهج الصادقین، تألیف ملا فتح‌الله کاشانی، ص ۳۵۶.

۲- مرجع سابق.

حراست می‌کند تا وقتی که از هم جدا می‌شوند. و اگر با هم صحبت کنند، سخنانشان به مثابه ذکر و تسبیح خواهد بود. و اگر یکی از آنها دست دیگری را بگیرد، گناهان و اشتباهات همچون آب از دستان آنها فرو می‌چکد. و اگر یکی از آنها، دیگری را بوسید، به ازای هر بوسه، پاداش حج و عمره‌ای برای آنها در نظر گرفته می‌شود، و در جماع و لذتشان هم حسنه‌ای منظور می‌شود که همچون کوههای راسخ و بلند می‌باشد. و اگر مشغول غسل کردن شدند، و آب از بدن آنها فرو چکید، الله تعالی با هر قطره از آن آب، ملائکه‌ای را خلق می‌کند که به تسبیح الله می‌پردازد. و او را مقدس می‌دارد. و ثواب تسبیح و تقدیس آن ملائکه تا روز قیامت برای آن دو نوشته می‌شود. ای علی کسی که این سنت (صیغه) را سبک شمارد و یا آن را ضعیف بداند، و آن را دوست نداشته باشد، او از پیرو من نیست و من از او بری هستم ... جبرئیل علیه السلام گفت: پولی که مؤمن در ازای صیغه خرج می‌کند، در نزد الله بهتر از پولی است که در غیر صیغه خرج می‌شود. ای محمد، در بهشت جماعتی از حورالعین است که الله تعالی آنها را برای اهل صیغه خلق کرده است. ای محمد، وقتی که مؤمن با زنی مؤمن عقد صیغه موقت را خواند، او از کمانش بلند نمی‌شود مگر اینکه الله تعالی گناهان او و نیز گناهان آن زن مؤمن را مورد بخشایش قرار می‌دهد ...».

و از صادق علیه السلام روایت شده که: صیغه دین من و دین پدران من است. پس کسی که بدان عمل می‌کند، به دین ما عمل می‌کند، و کسی که آن را انکار می‌کند، دین ما را انکار می‌کند، بلکه او به غیر دین ما، دینداری می‌کند. و فرزندی که از صیغه متولد می‌شود، بهتر و افضل‌تر از فرزندی است که از طریق ازدوج دائم متولد می‌گردد. و منکر صیغه کافر است^۱.

و نویسنده فارسی زبان (منتهی الامال [پایان آروزها]) می‌گوید: امام صادق می‌گوید: هر مردی که صیغه کرده، سپس غسل کرده، یقیناً الله تعالی از هر قطره آبی که از بدنش چکیده است، هفتاد ملائکه را خلق می‌کند، تا وقتی که قیامت فرا می‌رسد، برای او استغفار کنند، و کسی که از آن دوری جوید، را تا روز برپایی قیامت، لعن و نفرین کنند».

روایت‌هایی چند، در فضیلت صیغه در کتاب (عجاله حسنه) به زبان اردو نوشته شده، که این کتاب ترجمه همان رساله صیغه مجلسی است. ترجمه قسمتی از آنها را به فارسی تقدیم می‌نمائیم:

علی امیرالمؤمنین گفته است: «کسی که این سنت را پاس ندارد، و آن را قبول نکند، از شیعه من نیست، و من از او بری هستم»^۱.

و سرور جهان حضرت محمد ﷺ فرموده است: «کسی که با زنی ایمان‌دار صیغه کند، گویی ۷۰ بار به زیارت کعبه آمده است»^۲.

و پیامبر رحمت برای جهانیان ﷺ فرموده است: «کسی که یکبار صیغه کند، یک سوم بدنش از جهنم آزاد می‌شود، و کسی که دو بار صیغه کند، دو سوم بدنش از جهنم آزاد می‌شود، و کسی که این سنت را سه بار زنده کند، همه بدنش از آتش سوزان در امان خواهد ماند»^۳.

و رسول ﷺ سالار بشر، و شفاعت‌کننده محشر، فرموده است: «ای علی لازم است که مؤمنان مرد و زن به متعه علاقمند شوند، و لو برای یکبار باشد، قبل از آنکه از دنیا به آخرت انتقال یابند. در حقیقت خود الله تعالی سوگند یاد کرده که فرد یا

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۴۱.

۲- عجاله حسنه، بیوگرافی رساله متعه، محمدباقر مجلسی ص ۱۵.

۳- مرجع سابق ص ۱۶.

زنی را که صیغه کرده‌اند، عذاب نمی‌دهد، و کسی که در این خیر (صیغه) تلاش کند و به دفعات آن را انجام دهد، الله تعالی درجه او را رفیع خواهد ساخت»^۱.

و کاشانی در تفسیرش روایت طویلی را ذکر کرده و در قسمتی از آن آمده است: از پیامبر ﷺ سؤال شد، سزای کسی که در این باب (صیغه) تلاش می‌کند، چیست؟! برای او پاداش مرد و زن صیغه کننده در نظر گرفته می‌شود. و ابو جعفر قمی در کتاب (من لایحضره الفقیه) که یکی از صحاح چهارگانه شیعه است، نقل کرده «روایت شده که مؤمن کامل نمی‌شود تا وقتی که صیغه می‌کند»^۲.

و نیز قمی نقل کرده: (ابو جعفر العلیّ) گفته است. وقتی که رسول ﷺ (شب هنگام) به آسمان انتقال داده شد، گفت: جبرئیل دنبالم آمد و گفت: ای محمد! خدای تعالی می‌گوید: من از صیغه‌کنندگان امت تو از زنان، در گذشتم»^۳.

و نیز قمی نقل کرده: «صادق العلیّ) گفته است «من نمی‌پسندم که شخصی بمیرد در حالی که یکی از نشانه‌ها و خواهی‌های رسول ﷺ بر او باقی مانده باشد و او آن را انجام نداده باشد. گفتم: آیا صیغه‌اش را می‌گویی؟ گفت: آری»^۴.

و باز هم قمی نقل کرده: «عبدالله بن سنان از ابو عبدالله العلیّ) نقل کرده که: الله تعالی مشروبات مست کننده (الکلی) را بر ما حرام ساخته، و در عوض آن، صیغه را برای ما حلال کرده است»^۵.

ارکان صیغه و احکام آن

۱- عجاله نافع، ص ۱۶.

۲- من لایحضره الفقیه، ص ۳۲۰ (لأبی جعفر محمد بن بابویه قمی).

۳- مرجع سابق.

۴- مرجع سابق، ص ۳۲۹.

۵- مرجع سابق، ۳۳۰، و منتهی الآمال ج ۳ ص ۳۴۱.

ملا فتح الله کاشانی در تفسیرش (منهج الصادقین) نقل کرده است: باید بدانیم که صیغه دارای پنج رکن است: زوج، و زوجه، و مهریه، و زمان بندی، و صیغه ایجاب و قبول».

و باز هم کاشانی نقل کرده: «و بدان که تعداد زوجات در صیغه محصور و قابل شمارش نیست و شخص را لازم نمی آید که نفقه پردازد. پوشاک و مسکن تهیه کند، و ارث و میراث بری در میان دو زوج صیغه کننده، دایر نمی گردد، و این چیزها فقط در عقد دائم ثابت می شود»^۱.

و ابو جعفر طوسی نقل کرده: از ابو عبدالله درباره صیغه سؤال کرده شد که آیا از چهار زن است؟ گفت نه، حتی از هفتاد هم نیست ... و از ابو عبدالله پرسیدند: آیا متعه از چهار زن است؟ گفت: با هزار تن از آنها صیغه کن، چه آنها کرایه هستند. نه طلاق داده می شوند، و نه ارث بر جا می گذارند و نه ارث می گیرند، بلکه فقط کرایه شده اند»^۲.

مهریه صیغه

و طوسی در تهذیب نقل کرده که: «مهریه در صیغه ای مقداری است کم یا زیاد که مورد رضایت هر دو طرف است، در نظر گرفته شود. به ابو عبدالله گفته: کمترین مهریه صیغه چیست؟ گفت: مستی از گندم»^۳.

هیچ شهادت و هیچ اعلانی در صیغه نیست

و طوسی در تهذیب نقل کرده: (و در صیغه شهادت دادن و اعلانی نیست)^۱.

۱- تفسیر منهج الصادقین، ۳۵۷.

۲- تهذیب، تالیف ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، ج ۲، ص ۱۸۸.

۳- مرجع سابق.

و باز طوسی نقل کرده: «ابوجعفر می گوید: نکاح دائمی به این دلیل آشکار و علنی می شود که (بعدها) ارث میراث‌ها به زوجین برسد»^۲.

و ابو جعفر طوسی ایضاً در تهذیب ذکر کرده «از ابوعبدالله درباره مردی که با زنی بر سر یک چوب ازدواج می کند، پرسیدم. گفت؛ اشکالی ندارد. اما وقتی که تمام شد، باید رویش را برگرداند، و نگاه نکند»^۳.

و نیز در تهذیب ذکر کرده: «صیغه کردن با زنی هاشمی نسب هیچ اشکالی ندارد»^۴. و کلینی در کافی ذکر کرده: «ابوعبدالله گفته است: زنی نزد عمر آمد گفت: من زنا کرده‌ام، پس مرا پاک ساز. پس عمر دستور به رجم آن زن داد. عمر خبر این ماجرا را به امیرالمؤمنین هم رساند. آنگاه علی گفت: چگونه زنا کردی؟! گفت: از صحرائی گذشتم. دچار تشنگی شدیدی شدم، از یک نفر عرب درخواست آب کردم. اما او قبول نکرد، و دادن آب را مشروط به تسلط حاصل کردن بر من دانست. و من هم برخود ترسیدم، او مرا آب داد، و من هم خودم را در اختیارش گذاشتم. آنگاه امیرالمؤمنین گفت: بخدای، کعبه قسم این به ازدواج در آوردن بوده است»^۵.

سبحان الله، شیعه‌ها آنقدر زیر بار هوا و هوس خود رفته‌اند که باعث شده این اکاذیب را به حضرت علی نسبت دهند. آیا این معقول است که شخصی فاجر و شهوت‌ران و ظالم بیاید و به زور زنی را وادار به زنا کند، و او هم ناچار از ترس جان خودش، به خواسته او تن در دهد، و آنوقت نام این کار را ازدواج شرعی بگذارند؟!.

۱- مرجع سابق.

۲- مرجع سابق.

۳- مرجع سابق.

۴- تهذیب، تالیف ابی جعفر محمد بن حسن طوسی، ج ۲، ص ۱۹۳.

۵- فروع کافی ج ۲ کتاب النکاح ص ۱۹۸.

آیا این در وسیعی نیست جهت ورود هر گونه شخص فاجر و فاسقی، به اینکه بیاید و به زور زن شریف و آبرومندی را وادار به زنا کند، سپس این کار او، در نزد شیعیان ازدواجی شرعی تلقی شود؟! و الله تعالی گواه است بر اینکه اسلام از این گونه کثافت کاری‌ها و آلودگی‌ها پیراسته و مبرا می‌باشد. پس شیعه برای جواز صیغه به این آیه استدلال می‌کنند. (فاستمتعنم به منهن فاتوهن (جورهن) و در قرائتی از ابن مسعود: (فاستمتعنم به منهن الی اجل) «زنانی که از آنها کام برگرفته‌اید، مهریه و پاداش ایشان را بپردازید» ...

و جواب این است که:

فاء مذکور، برای تخلیه و تفریغ است جمله را از حالت استقلالیت منع می‌کند. پس معنی (فاستمتعنم به منهن) این است که پس آنچه را که بهره برده‌اید و بوسیله جماع لذت برده‌اید از آن زنان با نکاح صحیح، پس مهریه ایشان را بپردازید. و اما قرائت ابن مسعود هم شاذ است و در مصادر و منابع یافت نمی‌شود.

به همین خاطر، نه قرآنی به وسیله آن ثابت می‌شود نه خبر، و نه عملی ملزم.

و اجماع بر این منعقد است که صیغه جایز نیست و حرام است، و علمای کشورها همه در این باره متفق‌القولند، جز گروهی از شیعه، و دلیل بر حرام بودن صیغه این گفته الهی است:

﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ﴿١﴾ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ﴿٢﴾ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ ﴿٤﴾ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ﴿٥﴾ إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ﴿٦﴾ فَمَنِ ابْتَغَىٰ وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ﴿٧﴾﴾ [المؤمنون: ۱-۷].

ترجمه:

«به حقیقت مؤمنان رستگار شدند. کسانی که در نمازشان خاشع هستند و از امور بیهوده روی گردان می‌باشند و زکات (مالشان) را می‌دهند و از عورتشان محافظت بعمل می‌آورند، و آن را فقط در زنان یا کنیزکانشان استعمال می‌کنند. که آنها به خاطر این کار سرزنش نمی‌شوند. هرکس غیر این راه را بجوید، پس آنان تجاوزکارانند».

از آیه چنین ثابت می‌شود که برای مرد فقط همسر یا کنیزش حلال است، و موارد دیگر، جزو امور تجاوزکارانه بحساب می‌آید. ناگفته پیداست که وقتی مردی با زنی صیغه می‌کند، آن زن، زن نکاح شده و عقد شده او نیست، چه، در صیغه وجود شهود، نفقه و ارث و طلاق لازم نیست و حتی وجود ندارد. و با بیش از چهار زن هم می‌توان صیغه کرد. و گذشته از این خرید و فروش و آزاد کردن آن زن هم درست نیست. چنان‌که کنیز می‌تواند از این موارد برخوردار شود. پس با چه دلیلی صیغه حلال شده است؟!.

و نیز خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا﴾ [النساء: ۳].

«پس اگر ترسیدید (که میان زنان تعادل برقرار نکنید) و به عدالت رفتار نکنید، پس یک زن یا کنیزتان کافی است».

پس اگر کسی ترسید که نتواند عدالت را پیاده کند یک زن کافی است یا باید به کنیزش بسنده کند. پس صیغه کجاست؟! پس اگر حلال می‌بود، آن را ذکر می‌کرد، زیرا دیر بیان کردن از وقت نیاز، درست نیست و نیز خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِّنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِأَيْمَانِكُمْ

بَعْضُكُمْ مِّنْ بَعْضٍ فَأَنْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَعَأْتُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ
بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسْلِفَاتٍ وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا
أُحْصِنَ فَإِنَّ أَتَيْنَ بِفَحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ
الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ حَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ ﴿۲۵﴾ [النساء: ۲۵].

و اگر صیغه حلال می‌بود، آن را ذکر می‌کرد. و خاصاً ذکر کرده: «من خشی
العنت» [کسی که از زنا کردن ترسید] و باز هم آن را ذکر نکرده، پس دلالت بر آن
دارد که صیغه حرام است.

و الله تعالی فرموده:

﴿وَلَيْسَتَعَفِيفَ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّىٰ يُعْزِبَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾
[النور: ۳۳].

«و باید کسانی که قدرت ازدواج کردن ندارند، پاک دامنی پیشه کنند تا وقتی که
الله تعالی آنها را از فضل خود بی‌نیاز می‌کند».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، خداوند در این آیه دستور نداد کسانی که قدرت ازدواج
ندارند، بروند صیغه کنند. و تا وقتی که خدا از فضل خود آنها را بی‌نیاز می‌سازد، از آن
زن صیغه شده، لذت ببرد. ﴿مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسْلِفِينَ﴾ [النساء: ۲۴]. و این دلالت
بر آن دارد که در نکاح پاکی و احسان وجود دارد و این پاکی و احسان در صیغه وجود
ندارد. پس همه این آیات، آشکارا دلیل بر تحریم صیغه می‌باشند.

و شیعیان رافضی به بعضی از احادیث وارد در صحاح استدلال می‌کنند، در
حالی که آن احادیث همگی منسوخ هستند و احادیثی دیگر این مسئله را ثابت
کرده‌اند. و ما آنها را ذکر خواهیم کرد. و همه علمای سلف و خلف و شارحان
بزرگوار به این مطلب اذعان کرده‌اند. و استدلال آنان بی‌پایه است!!

و دلیل بر تحریم صیغه این فرموده پیامبر ﷺ است: «انی کنت اذنت لکم فی الاستمتاع من النساء وان الله قد حرم ذلك الى يوم القيامة، فمن كان عنده منهن شيء فيدخل سيبله، ولا تأخذوا مما آتيتموهن شيئاً»^۱. «من به شما اجازه داده بودم که از زنان کام جویی کنید. و این در حالی است که الله تعالی این کار را تا روز قیامت حرام کرده است، پس اگر کسی چیزی از آنها را در اختیار دارد، پس آنها را آزاد کند، و إلا آنچه را که به آنها داده‌اید، بازپس نگیرید».

و نیز امام مسلم روایت کرده: پیامبر ﷺ از صیغه نهی کرده، و فرموده: «آگاه باشید که از امروز، تا به قیامت حرام است. و کسی که چیزی داد، نباید آن را بازپس بگیرد»^۲.

و ترمذی از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده که او گفته است: صیغه در اول اسلام موجود بود. شخصی وارد آن شهر می‌شد و شناختی از آنجا نداشت. و به اندازه روزهایی که در آن شهر می‌ماند، با زنی ازدواج می‌کرد؛ و با این کار لذت و بهره‌وری او محفوظ می‌شد. تا وقتی که این آیه نازل شد:

﴿إِلَّا عَلَىٰ أَرْوَاحِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ﴾^۳

[المؤمنون: ۶].

ابن عباس رضی الله عنهما گفت: «هر فرجی (هر زنی) به غیر از آنها حرام است»^۳.
حازمی گفت: پیامبر صیغه را برای مسلمانان حلال نکرد وقتی که آنها در خانه یا در سرزمین‌هایشان بودند، بلکه در اوقات مخصوصی طبق نیازهایی که پیش می‌آمد، برای آنها مباح کرد. تا اینکه بالاخره، تا روز قیامت صیغه را بر آنها حرام کرد.

۱- صحیح مسلم، ج ۱، ص ۴۵۱، چاپ هند

۲- مسلم ج ۱۱ ص ۴۵۲، چاپ هند.

۳- ترمذی ص ۱۳۲، چاپ پاکستان.

و در کتب شیعه ایضاً از علی روایت شده: «پیامبر ﷺ در روز خیبر گوشت الاغهای اهلی و صیغه را حرام کرد»^۱.

بعد از ذکر دلایل قطعی و عملی دال بر حرامیت صیغه، با ارائه دلایل ساده عقلی هم خط بطلان بر آن می کشیم. نگاهی اندیشمندانه و بدور از مغالطه و آن اینکه: انسان می تواند فقط با چهار زن ازدواج کند. در حالی که رافضی ها و شیعه برای انسان جایز می دانند که حتی از هزار زن یا دو هزار زن - چنان که گذشت - کام جویی کند. و این کار باعث می شود که دارای پسران و دختران زیادی شود و این باعث اختلال در نظام نکاح وارث می گردد. زیرا زمانی صحت ارث و نکاح دانسته می شود که صحت نسب دانسته شود. اما، آنها در کثرتی خواهند بود که این چیز در آنها مشخص و معلوم نمی شود. فرض کنید که مردی بخاطر جهانگردی و سیاحت مسافرت کند و در هر شهری از زنی کام جویی کند، تا وقتی که دیگر از آن زنان دارای فرزند پسر و دختر می شود سپس برای او مقدر می شود که برگردد، و او یا یکی از برادرانش یا دخترانش از آن شهرها دیدن کنند آنگاه به گونه ای در می آید که با بعضی از زنانش (در آنجا) عقد می کند. چه چیزی جلوی این را می گیرد که بعضی از آنها از دخترانش هستند و در این هنگام، شاید با یکی از دخترانش یا دختران برادرش یا خواهرش، عقد کرده باشد. و تعجب از این است آن صیغه ای که شیعه به آن به عنوان دلیل تمسک می کند که صیغه در آغاز دوران پیامبر ﷺ موجود بود، در ارتباط با آن ثابت می کنند که آن صیغه، با شهود منعقد می شد. و در کتاب های ایشان این مسأله را مطرح می سازند.

و صیغه ای که در این ایام، شیعه منادی آن هستند، شهود در آن شرط نیست، پس استدلال مزبورشان چگونه درست از آب در می آید؟! خود آنها می گویند: از امام

۱- تهذیب ج ۲ ص ۱۸۶، الاستبصار ج ۳ ص ۱۴۲.

جعفر صادق پرسیدند: آیا مسلمانان در دوران پیامبر ﷺ بدون دلیل و شاهد ازدواج می‌کردند گفت: خیر. ۲۹.

و آنها این روایت را درباب صیغه ذکر کرده‌اند. (ازدواج می‌کنند) یعنی صیغه می‌کنند. و مؤلف تصریح کرده که او از این ازدواج آن ازدواج و نکاح دائم را مدنظر نداشته است بلکه صیغه را از آن اراده کرده است.

مسأله سیزدهم: از عقاید فاسد آنها

عقیده به جواز استفاده از زنان اشخاص دیگر [دادن موقتی ناموس خود به دیگران]

ابو جعفر محمدبن حسن طوسی در کتاب استبصار از محمدبن مسلم از ابو جعفر علیه السلام نقل کرده، که به او گفتم: مسلمان برای برادرش، کنیزش را حلال می‌سازد؟! گفت: آری، اشکالی ندارد و او می‌تواند از آنچه که برایش حلال شده، استفاده کند.^۱ و ایضاً طوسی در استبصار از محمدبن مضارب نقل کرده: گفت: ابو عبدالله به من گفت: ای محمد این جاریه را بگیر که به تو خدمت می‌کند، و تو از او بهره ببر. پس اگر خارج شدی، او را بسوی ما بازگردان.^۲

در بعضی از روایت‌های شیعه از یکی از ائمه آنها کلمه «این را دوست ندارم» یعنی استفاده دیگران از فرج را دوست ندارم. محمدبن حسن طوسی در کتاب استبصار در توضیح آن نوشته است: این عبارت این را نمی‌رساند که این مقوله حرام باشد. زیرا، به حالت اکراه بیان شده است. و آن امام علیه السلام صراحتاً به اکراه با این گفته‌اش «آن را دوست ندارم» اشاره کرده است. و دلیل این کراهیت هم آنست

۱- الاستبصار ج ۲ ص ۱۳۶ ابی جعفر محمد بن حسن طوسی.

۲- مرجع سابق، و فروع کافی ج ۲ ص ۲۰۰ محمد یعقوب کلینی.

که این کار مورد موافقت هیچ‌یک از مردم عادی و عوام نیست و بدین وسیله، درباره ما بد و بیراه می‌گویند. به همین خاطر، نادیده گرفتن و عمل نکردن به این کار، بهتر است گرچه حرام هم نیست. و جایز است اگر حرام نباشد. بدین خاطر این عمل را مکروه دانست که آزادی آن فرزند شرط نشده است پس اگر این مسأله هم شرط شود، کراهیت از بین می‌رود»^۱.

و این هم نوع دیگری از زنا است که شیعه به دروغ و بهتان به ائمه اهل بیت نسبت می‌دهند و آن را حلال می‌دانند. آنها فقط و فقط از هوا و خواسته‌های نفسانی خود پیروی می‌کنند. با آن‌که زنا با همه صورت‌هایش در شریعت اسلامی حرام است. چنان‌که برای همگان این مسأله روشن است.

مسأله چهاردهم: از عقاید فاسد آنها

عقیده به جواز لواط کردن با زنان

ابوجعفر محمدبن حسن طوسی در کتاب استبصار گفته است: عبدالله بن ابی یعفر گفته است: از ابو عبدالله در ارتباط با مردی که از پشت با زنش دخول می‌کند، سؤال کردم، گفت: اشکالی ندارد اگر آن زن راضی باشد. گفتم پس با این قول خدا چه کار می‌کنی: ﴿فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۲۲]. «پس از جایی که الله تعالی به شما دستور داده با آنها جماع کنید» گفت: این برای طلب کردن فرزند است. پس فرزند را در جایی طلب کنید که الله تعالی به شما دستور داده است. خداوندی فرماید: «زنان شما کشتزار شما هستند، پس از هر جا که می‌خواهید به سراغ کشتزارتان بروید»^۱.

و ایضاً در کتاب استبصار از موسی بن عبدالملیک نقل کرده. که مردی گفت: مردی از حضرت ابوالحسن رضا درباره حکم لواط کردن مرد با زنش سؤال کرد، او گفت: آیه‌ای از کتاب الله آن را حلال کرده است. و آن گفته لوط عليه السلام است:

﴿هَؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ﴾ [هود: ۷۸].

«آنها دختران من هستند، آنها برای شما پاک‌تر هستند».

لوط حقیقتاً دانسته بود که آنها فرج را نمی خواهند (بلکه معقد را می خواهند)¹. و ایضاً در استبصار آمده: یونس بن عمار گفته است: به ابو عبدالله یا ابوالحسن علیه السلام گفتم، من چه بسا که با جاریه‌ای از پشت جماع کنم و او ترشح می‌کند، با خود عهد کردم که اگر دوباره این کار را انجام دهم، باید پولی را به‌عنوان صدقه بپردازم. و البته این کار هم برای من زحمت آفرین است. گفت: چیزی بر تو نیست، و این حق تو است (که چنین کاری انجام دهی)².

و ایضاً در استبصار از علی بن حکم آمده: از صفوان شنیدم که می‌گفت: به رضا گفتم، مردی از خدمتکاران چون خودش رویش نمی‌شود، از من خواسته که از شما سؤالی بپرسم. گفت: چه سؤالی؟! گفتم: آیا مرد می‌تواند در مقعد زنش دخول کند؟! گفت: آری، این حق را دارد³.

و ایضاً در استبصار از حماد بن عثمان نقل شده که گفت: از ابو عبدالله علیه السلام پرسیدم، یا اینکه کسی که از او درباره حکم کسی که با زنش لواط می‌کند، به من خبر داد، و در آن خانه جماعتی حضور داشتند، با صدایی بلند به من گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که بنده‌اش را به کاری وا دارد، که از عهده آن خارج است، پس او را بفروشد. پس در چهره‌های اهل بیت نگاه کرد، سپس به گوش من نزدیک شد و گفت: اشکالی ندارد⁴.

و نویسنده استبصار، در شرح دو روایتی که لواط با زنان را منع می‌کنند، می‌گوید: «این دو روایت دال بر کراهیت این کار می‌باشند. چه بهتر است که از این

۱- مرجع سابق.

۲- مرجع سابق.

۳- مرجع سابق ج ۳ ص ۴۴۴.

۴- مرجع سابق ص ۲۴۳.

کار خودداری شود اگر چه حرام نباشد. و احتمال دارد که این دو روایت از باب تقیه ذکر شده باشند زیرا، کسی از «عامه» [اهل سنت] این کار را جایز نمی‌داند.^۱ و ما می‌گوییم: آیا روایت‌هایی که در باب جواز این کار آمده‌اند، این احتمال را ندارند که از باب تقیه ذکر شده باشند چون مردم به عمومی این کار را دوست دارند؟! و ائمه هم بخاطر آنها و بخاطر کسب رضایت آنها، در این مسأله تقیه را انتخاب کرده‌اند. تقیه در هر چیز و در هر روایتی از آنها انتظار می‌رود. در هر حال، این کار حرام و اساساً باطل است و با هدی نبوی جور در نمی‌آید. و همه اینها چیزی جز پیروی کردن از تمایلات نفسانی نیست.

اثبات حرام بودن لواط با زنان با قرآن و سنت

الله تعالی فرموده:

﴿نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ ۗ﴾ [البقرة: ۲۲۳].

«زنان شما کشتزار شمایند. پس از هر کجا که می‌خواهید، به سراغ کشتزار خودتان بروید».

خداوند در این آیه، اجازه داد که از راه کشتزار (که همان فرج) است، شخص وارد شود. و اجازه نداده که از جایگاه مقعد اقدام به این کار نماید.

و نیز فرموده:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ ۗ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرُبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَطْهُرْنَ ۖ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«و درباره حیض از تو سؤال می‌کنند، بگو حیض برای زنان اذیت‌آفرین است پس

در دوران حیض از زنان کناره‌گیری کنید و تا وقتی که پاک می‌شوند، به آنها نزدیک نشوید و مقاربت نکنید».

در این آیه خداوند ما را از دخول کردن در فرج به هنگام حیض، منع کرده است در حالی که حیض فقط چند روز طول می‌کشد. پس چگونه دخول کردن در مقعد جائز می‌باشد در حالی که نجاست همواره در آن باقی است؟! و ایضاً در این آیه روشن می‌شود که چیزی که از دخول کردن در آن منع شده است همان فرج [آلت تناسلی زن] است و مقعد نیست. زیرا، حیض فقط متعلق به فرج است، اما مقعد، پس حالش، آن طوری است که قبل از حیض بوده است. پس اگر دخول کردن در مقعد قبل از حیض، جائز می‌بود، اکنون هم هیچ اشکالی نداشت.

علاوه بر این، اگر مسأله این‌گونه می‌بود، در این صورت، آیه هم بدین صورت می‌بود: (فَاعْتَرِلُوا الْفُرُوجَ فِي الْمَحِيضِ) و این گونه نمی‌بود چنان‌که چنین است

﴿فَاعْتَرِلُوا الْنِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ﴾

و از ابوهریره روایت شده که پیامبر ﷺ فرموده است: (کسی که سراغ غیب‌گویی برود و گفته‌اش را باور کند، یا با زنی حائضه نزدیکی کند، یا با زنش از پشت دخول کند، در حقیقت از آنچه که بر محمد ﷺ نازل شده، بری شده است).^۱

و نیز پیامبر ﷺ فرموده: «ملعون من اتى امرأة فى دبرها» ترجمه «ملعون است کسی که در مقعد زنی دخول کند».^۲

خدایا، ما را از فاحشه‌ها و معصیت‌ها و فتنه‌ها، چه آنچه که از آنها ظاهر است و چه آنچه که از آنها نهان و باطن است، دور بدار. آمین ...

۱- مسند ابی داود، کتاب الکهانة والتطهير، ص ۵۴۵.

۲- مسند ابی داود، باب في جامع النكاح، ص ۲۹۴.

مسأله پانزدهم: از عقاید فاسد آنها

عقیده رجعت

و عباس قمی در کتاب فارسی (منتهی الامال) گفته است: «صادق علیه السلام فرموده است: از ما نیست کسی که به رجعت ما ایمان ندارد، و به حلال بودن صیغه اعتراف نمی‌کند»^۱.

و محمد باقر مجلسی گفته است: «ابن بابویه در - علل الشرایع - از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده که او گفته است: وقتی که مهدی ظهور می‌کند، عایشه را زنده خواهد کرد، و بر او حد جاری می‌کند»^۲.

و مقبول احمد در ترجمه معانی قرآن نقل کرده است: «از امام محمد باقر علیه السلام، در تفسیر قمی و تفسیر عیاشی، روایت شده که مراد از این آیه «الآخرة» رجعت است و معنای رجعت این است که رسول صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و خواصی از مؤمنان و خواصی از کافران، قبل از قیام قیامت، به دنیا خواهند آمد، تا خیر و ایمان برتری یابد و کفر و عصیان ناپود شود»^۳.

۱- منتهی الامال، ج ۲، ص ۳۴۱، عباس قمی

۲- حق الیقین، ص ۳۴۷، محمدباقر مجلسی

۳- بیوگرافی مقبول احمد، ص ۵۳۵

و ملا محمد باقر مجلسی در کتاب حق‌الیقین فارسی، کلام طویلی را ذکر کرده که حاصل آن چنین است: وقتی که مهدی علیه السلام (اندکی قبل از قیامت) ظهور می‌کند، دیوار قبر رسول صلی الله علیه و آله را خواهد شکافت، و ابوبکر و عمر را از قبرهایشان بیرون می‌آورد، و آنها را زنده می‌کند سپس آنها را به دار می‌آویزند. (پناه بر خدا) سپس در ارتباط با مهدی می‌گوید: «سپس به مردم دستور می‌دهد که جمع شوند. سپس ظلم و کفری که از آغاز جهان تا پایان آن صورت گرفته، گناه آن، همگی بر روی آن دو نوشته می‌شود (یعنی بر دوش ابوبکر و عمر قرار داده می‌شود)، و هر خونی که در هر زمانی که از آل محمد صلی الله علیه و آله ریخته شده، بلکه هر خون بناحقی که ریخته شده، و هر جماع حرامی که صورت گرفته، و هر مال ربا یا حرامی که خورده شده و هر ظلم و گناهی که تا ظهور مهدی واقع شده، همه این‌ها، در شمار اعمال آن دو قرار خواهند گرفت»^۱.

و مجلسی بعد از این سخن نیز نقل کرده: «وقتی که مهدی ظهور می‌کند، اولین کسی که با او بیعت می‌کند، محمد صلی الله علیه و آله، پس علی علیه السلام است و الله تعالی او را به وسیله ملائکه مساعدت می‌کند. و شیخ طوسی و نعمانی از امام رضا علیه السلام روایت کرده‌اند که: از علامت‌های ظهور مهدی این است که او به‌صورت عریان در مقابل خورشید ظاهر می‌شود. و ندا دهنده‌ای ندا در می‌دهد: این همان امیرالمؤمنین است. بازگشته تا ظالمان را به هلاکت برساند»^۲.

و این از بزرگترین اکاذیب شیعه مخالف با قواعد دین اسلامی و اسلام است، و همه ادیان آسمانی بر این اجماع دارند، که انسان در این دنیا عمل می‌کند، سپس می‌میرد سپس در روز قیامت در مقابل الله تعالی محشور کرده می‌شود. و در آنجا خداوند در ارتباط با اعمالش او را بازخواست خواهد کرد. اما شیعه به دروغ و افتراء

۱- حق‌الیقین، ص ۳۶۰، محمدباقر مجلسی.

۲- حق‌الیقین، ص ۳۴۷، محمدباقر مجلسی.

می‌خواهند که مهدی را در مقام محاسبه‌کننده انسان‌ها بنشانند. این روایت‌ها با وجود آنکه باطل هستند، در واقع توهین بزرگی به حضرت محمد ﷺ و سالار ما، حضرت علی می‌باشند. زیرا آنها را طوری قرار می‌دهند که با مهدی که از فرزند آنها پدید خواهد آمد، با او بیعت می‌کنند. و آیا این هم اهانت نیست که مهدی به صورت عریان و بدون لباس ظاهر می‌شود؟! و اما در ارتباط با دو شیخ بزرگوار حضرت ابوبکر و عمر و بغض و کینه‌ای که نسبت به آنها ظاهر می‌شود، باید بگوییم که احتیاج به توضیح ندارد، زیرا همه این‌ها که درباره آنها می‌گویند خلاف نقل و عقل است، حال چه رسد به اینکه منطقی باشد که شخصی گناهان افراد قبل از خود را به دوش بکشد. در حقیقت این چشمها نیستند که کور هستند بلکه این قلب‌هایی که در سینه‌ها هستند، کور می‌باشند.

مسأله شانزدهم:

از عقاید فاسد آنها

عقیده طینت [سرشت]

محمد یعقوب کلینی در اصول کافی (باب طینت مؤمن و کافر) را ذکر کرده، و روایت‌هایی را در آن آورد که، که ما بعضی از آنها را نقل می‌کنیم. (از عبدالله بن کیان روایت است که گفت به ابی عبدالله علیه السلام گفتم: فدایت بشوم، من خدمتکار تو عبدالله بن کیان هستم. گفت: اما نسبت را می‌شناسم، ولی تو را نمی‌شناسم. به او گفتم: من در کوه به دنیا آمدم. و در سرزمین ایران نشأت گرفتم، و من در تجارت‌ها با مردم قاطی می‌شوم و غیر از اینها ... با شخصی در آمیخته می‌شوم می‌بینم که از آوازه‌ای خوب و اخلاقی زیبا برخوردار است، و امین است. با این حال وقتی درباره شما از او نظرخواهی می‌کنم، می‌بینم که با شما سر جنگ دارد و شما را دوست ندارد. و با شخصی قاطی می‌شوم، که بد اخلاق است، و امانت‌دار نیست، و هرزه است، با این حال وقتی سخن به میان می‌آید، دم از ولایت و دوستی شما می‌زند.

چگونه این مسأله ممکن است؟! او به من گفت: ای ابن کیان آیا ندانسته‌ای که خداوند طینتی از بهشت و طینتی از آتش برگرفت و همه آنها را با هم قاطی کرد، پس این را از این، و این را از این گرفت. پس امانت و حسن اخلاق و آوازه نیکی که در آنها دیده‌ای، علتش این است که سرشت بهشتی آنها را لمس کرده و آنها به سرشت

اصلی خود باز می‌گردند. و آن کم امامتی و بداخلاقی و هرزگی را که از آن گروه دیگر دیدی، علتش آن است که سرشت آتشی آنها را لمس کرده، و آنها هم به سرشت اصلی خود باز می‌گردند.» و همچنین از (ابراهیم از ابو عبدالله علیه السلام نقل است که گفته است: وقتی که الله تعالی خواست آدم علیه السلام را خلق کند، جبرئیل علیه السلام را در اولین ساعت روز جمعه فرستاد: او با دست راستش مشت می برداشت. و مشتش از آسمان هفتم تا آسمان دنیا رسید. و از هر آسمانی خاکی برگرفت و مشت دیگر از زمین هفتم علیا تا زمین هفتم پایین، برگرفت. آنگاه الله تعالی فرمانش را اجرا کرد. و مشت اول را با دست راستش نگاه داشت و آن مشت دیگر را با دست چپش. آن نگاه آن خاک به دو قسمت شکافته شد. آنگاه مشت را در زمین پاشید و قسمتی را در آسمان‌ها به آنچه که در دست راستش بود گفت: از تو پیامبران و رسولان و اوصیاء و صدیقان و مؤمنان و خوشبختان و کسانی که بزرگی آنها را می‌خواهم، بوجود می‌آید. آنچه را - چنان‌که فرمود - برای آنها واجب کرد. و به آنچه را که در دست چپش بود، گفت: از تو انسان‌های جبار و مشرک و کافر و سرکش و کسانی را که پستی و بدبختی آنها را می‌خواهم، پدید می‌آیند. آنچه را که فرمود، برای آنها واجب کرد، چنان‌که فرمود: سپس، آن دو طینت با هم قاطی شدند. و این همان گفته الله تعالی است: ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالْتَّوَى﴾ [الأنعام: ۹۵]. «خداوند شکافنده دانه و هسته است» آن دانه طینت مؤمنین است که الله تعالی محبت او را بر سر آن افکنده است. و نوی [هسته] طینت کافران است، که از هر خیری دور شده‌اند. و صرفاً به این دلیل «نوی» نام نهاده، که او از هر چیز دور است و از آنان خودداری می‌کند. و خداوند فرموده:

﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ﴾ [الروم: ۱۹].

«زنده را از مرده، و مرده را از زنده خارج می‌سازد».

آن زنده، مؤمنی است که طینت او، از طینت کافر خارج می‌شود، و آن مرده‌ای که از زنده خارج می‌شود، همان کافری است که از طینت مؤمنی خارج می‌شود.

پس آن زنده، مؤمن است، و آن مرده، کافر. و این همان گفته الله تعالی است: ﴿أَوْ
 مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ﴾ [الأنعام: ۱۲۲]. پس مردن وی بدین قرار است که طینت
 وی با طینت کافر قاطی می‌شود. و حیات وی زمانی بود، که خداوند با سخن و
 فرمان خود (میان این دو) جدایی و تقسیم قرار داده، پس آن، این‌گونه است. خداوند
 مؤمن را در تولدی (دوباره) از تاریکی خارج می‌سازد. بعد از آن که او را وارد نور
 می‌سازد. و بعد از آن که کافران را وارد نور ساخته بود، آنها را از نور به تاریکی خارج
 می‌سازد. و این همان گفته الله تعالی است:

﴿لَيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَيَحِقُّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾ [یس: ۷۰].

و از این روایت‌ها، عقیده فاسد شیعه مبنی بر این که حسنات کفار و در ضمن
 آنها عامه اهل سنت و جماعت (یعنی هر کسی جز شیعه) به شیعه رافضی داده
 می‌شود، و گناهان شیعه به دوش کفار و اهل سنت - برحسب اعتقادشان - انداخته
 می‌شود، ظاهری می‌گردد. و این مخالف عدالت ربانی است، و عقل آن را انکار
 می‌کند، و فطرت سالم آن را نمی‌پذیرد. در حالی که خداوند فرموده است:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [فاطر: ۱۸].

«هیچ کس گناه دیگری را بر دوش نمی‌گیرد».

و فرموده است:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيْنَةٌ﴾ [المدثر: ۳۸].

«هر نفسی در گرو آنچه است که انجام داده است».

و فرموده است:

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۷-۸].

﴿وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾ [الزلزلة: ۷-۸].

«هر کس به اندازه یک مثقال ذره کار خوب انجام دهد، آن را خواهد دید، و هر کس به اندازه یک مثقال ذره کار بد انجام دهد، آن را خواهد دید».

و الله تعالی فرموده:

﴿وَتُوفَىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾ [النحل: ۱۱۱].

«هر نفسی را با آنچه که انجام داده، می‌میراند».

این آیات و بسیاری دیگر از آیات و احادیث زیاد و صحیح در این معنی، این عقیده فاسد را رد می‌کند. پس این عقیده، عقیده‌ای باطل و بی‌پایه است و به هیچ وجه با نقل و عقل و عدالت جور در نمی‌آید.

مسأله هفدهم: از عقاید فاسد آنها

عقیده به کسب پاداش در نوحه سرایی و گریبان دریدن و زدن به رخساره
بخاطر شهادت حسین علیه السلام
عقیده فوق، مخالف با عقیده اسلامی «صبر کردن به وقت گرفتاری‌ها و مصیبت‌ها»
می‌باشد.

شیعیان، هر ساله، در ۱۰ روز اخیر ماه محرم، به مناسب یاد واره و خاطره شهادت
حسین علیه السلام محافل و مجالسی برای سوگواری و نوحه سرایی برپا می‌کنند، و تظاهرات و
راه‌پیمایی‌های بزرگی را - با اهمیتی قابل توجه - در خیابان‌ها و میدان‌های شهر به راه
می‌اندازند. و معتقدند که این کار، یکی از بزرگترین (راه‌های) نزدیکی به خداست است.
و رخساره‌های خود را با دست‌هایشان می‌زنند، و سینه‌زنی و پشت‌زنی می‌کنند، و گریبان
می‌درند، و گریه می‌کنند، و فریاد یا حسین ... یا حسین... بر می‌آورند. و بویژه، در روز
عاشورای ماه محرم (عاشورای حسینی) داد و فغان و همه‌مه آنها، آکنده از آه و ناله، به
اوج تمامیت خود می‌رسد و بصورت هماهنگ و صف به صف خارج می‌شوند و تابوت
چوبی ساخته شده حسین را برمی‌دارند و حمل می‌کنند، و اسبی آراسته شده با سایر
زینتها را با افسار می‌کشند، و بدین طریق، حالت حسین در کربلاء با اسبش و جماعتش
را نمایش می‌دهند و با دست‌مزدهای زیادی کارگرانی را اجیر می‌کنند تا در این داد و

فریاد و هرج و مرج با آنها شرکت کنند، و به اصحاب رسول خدا ﷺ ناسزا می‌گویند، و از آنها براءت می‌جویند، و این در حالی است که گاهی این اعمال - اعمال جاهلیت اول - به درگیری‌های با اهل سنت - بویژه به وقت ناسزاگویی به اصحاب رسول الله ﷺ و بدگویی و طعنه زدن به خلفاء یعنی ابوبکر و عمر و عثمان منتهی می‌شود، و خون بی‌گناهان (زیادی) ریخته می‌شود. و شیعه در ایام سوگواری حسین، اموال فراوانی را خرج می‌کنند چون آنها معتقدند به این‌که این مسأله؛ جزیی از اصول دین، و بزرگترین شعار دینی آنها است! شیعه، فرزندانشان را به گریه کردن در این سوگواری عادت می‌دهند. و اگر آنها بزرگ شدند، دیگر به این گریه کردن عادت گرفته‌اند و تا زمانی که بخواهند به آن ادامه می‌دهند. پس گریستن آنها، یک امر اختیاری است و غمگینی آنها، یک نوع غمگینی تصنعی، در حالی‌که شریعت مطهر اسلام مؤکداً از نوحه (سینه‌زنی) نهی کرده است... و قرآن انسان‌ها را به راضی شدن به قضا و قدر خداوند و صبر کردن در قبال آن، سفارش کرده است. چنان‌که در آیات زیر مشهود است:

﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ﴾ [البقرة: ۱۵۳].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، با صبر و نماز طلب یاری کنید. زیرا، الله تعالی با صابران است.»

﴿وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [البقرة: ۱۵۵-۱۵۶].

«و مژده به صابران؛ کسانی که وقتی دچار مصیبتی می‌شوند، می‌گویند ما از خدایم و به او باز می‌گردیم، بر آنها، رحمت و درودهایی از طرف پروردگارشان، جاری است. و آنانند هدایت یافته‌گان.»

﴿وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ﴾ [العصر: ۳].

«و یکدیگر را به حق و راستی سفارش کنید و یکدیگر را به صبر پیشگی توصیه نمایند».

﴿وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ﴾ [البلد: ۱۷].

«و یکدیگر را به شکیبایی و مرحمت سفارش کنید».

آنان اصحاب (و یاران) میمنه (کسانی که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می‌شود) می‌باشند».

و الله تعالی فرموده:

﴿وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ﴾ [البقرة: ۱۷۷].

«و کسانی که در برابر محرومیت‌ها، و بیماری‌ها و در میدان جنگ، صبر و استقامت بخرج می‌دهند».

گذشته از این، از ائمه معصوم شیعیان هم مطالبی در این باره، ذکر شده است. در نهج البلاغه ذکر شده: «و علی بعد از وفات پیامبر ﷺ در حالی که روی سخنش با او بود، گفت: اگر شما قبلاً از جزع و فزع نهی نمی‌کردی و به صبر و شکیبایی دستور نمی‌دادی، بخاطر از دست دادن شما چه‌ها و چه‌ها که نمی‌کردیم.» و نیز در نهج البلاغه ذکر شده، «علی عليه السلام فرموده: هر کس در هنگام مصیبت دستش را بر رانش زند، در واقع عملش نابود شده».

و طبق نقلی که نویسنده فارسی زبان منتهی الآمال داشته است، حسین در کربلا به خواهرش زینب گفت: ای خواهر، تو را به خدا سوگند می‌دهم و تو باید بر این سوگند محافظت کنی، اگر من کشته شدم، گریبان ندر، و رخساره‌ات را با ناخن‌هایت نخراش، و ندای آه و ناله و هلاکت ... سر نده، بخاطر شهادت من! ^۱.

و ابو جعفر قمی نقل کرده که امیرالمؤمنین در یکی از آموزش‌هایش به یارانش گفت: لباس سیاه نپوشید، زیرا لباس فرعون است ^۲. و در تفسیر صافی در ذیل آیه:

۱- منتهی الآمال، جزء اول، ص ۲۸۴.

۲- من لایحضره الفقیه، ص ۵۱، ابو جعفر محمد بن بابویه قمی.

﴿وَلَا يَعْصِيَنَّكَ فِي مَعْرُوفٍ﴾ [الممتحنة: ۱۲]. آمده که پیامبر ﷺ با زنان بیعت کرد بر سر این که لباس را سیاه نکنند، و گریبانی را ندرند. و ندای وای ... وای ... سر ندهند. و در فروع کافی کلینی آمده که پیامبر ﷺ به فاطمه زهرا سفارش کرد «اگر من مردم، چهره‌ات را نخراش، و وای ... وای ... نکن، و نوحه‌ای برای من نسرای».

و در آنجا روایت‌های بسیاری در کتب شیعه ذکر شده که در آنها صراحتاً از نوحه‌سرایی، و وای وای کردن، و گریبان دریدن و رخساره زدن و مانند اینها از جلوه‌های جزع و فزع بر مصائب و عدم صبر کردن بر آنها، نهی شده است. و در اینجا فقط با نمونه‌های (اندکی) از روایت‌های آنان، این مطلب را اثبات کرده‌ایم. و هر کسی که می‌خواهد به تفصیل این موضوع را دنبال کند، باید به کتاب بنده بعنوان «حقیقت سوگواری» مراجعه کند. زیرا من در آن کتاب، دامنه بحث را گسترش داده‌ام، و برای رد کردن سوگواری و مجلس نشینی این چنین آنها، که مخالف عقیده «صبر در اسلام» است، روایت‌هایی را از خود کتاب‌های آنان ذکر کرده‌ام.

(رساله‌ای) را که مشاهده کردید، چیزی است که توانستم با عجله، آن را به بندگان مؤمن خدا، در ارتباط با عقاید باطل شیعه دوازده امامی جعفری روافض، تقدیم دارم. در هر فصلی از آن، فقط نمونه‌های اندکی از منابع آنها را ذکر کرده‌ام. و هر کسی می‌خواهد چیز بیشتری از آنها بداند، باید به خود منابع شیعه مراجعه کند.

از الله تعالی مسألت دارم که مسلمانان را با فضل و احسانش از اکاذیب شیعه و گمراهی‌های آنان حفظ کند، زیرا دروغ، و گمراهی، حسنات و نیکی‌ها را نابود می‌کند، و او را از اسلام بیرون می‌آورد. و از او می‌خواهم که ما را به راه مستقیم هدایت کند، و بر حق آشکار، پا برجا بدارد. و ما را توفیق دهد برای ارائه اقوال و اعمال و نیات و هدایتی که دوست دارد و می‌پسندد، او بر هر چیزی تواناست.

وصلی الله علی سیدنا محمد، وآله وصحبه و أزواجه و أتباعه أجمعین وبارک

وسلم تسلیها. و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین.

عبدالستار تونسوی / ١١/٤ / ١٤٠٣ هـ